

تاریخ ادبیات

برای سال پنجم ادبی

توانا بود هر که دانا بود
وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود

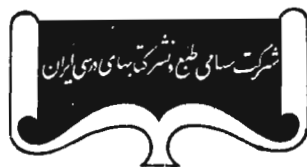
وزارت آموزش و پرورش

تاریخ ادبیات

برای سال پنجم ادبی

حق چاپ محفوظ

چاپ و توزیع از :



۱۳۵۴



این کتاب که به وسیله آقای دکتر رضازاده شفق نگارش یافته، بر طبق ماده ۳۵ قانون کنایه‌های درسی و اساسنامه سازمان کنایه‌های درسی ایران برای تدریس در دبیرستانها برگزیده شده است .

چاپ از : کیهان

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	مقدمه - تعريف تاريخ ادبيات و موضوع و فايده آن
۳	وضع علوم و ادبيات در عصر سلجوقى
۵	شعرای متصوف
۷	باباطاهر
۹	ابوسعید ابی الخیر
۱۱	خواجه عبدالله انصاری
۱۴	سنایی
۱۸	شیخ عطار
۲۱	شاعران نامی دیگر در دوره سلجوقی
۲۱	اسدی طوسی
۲۳	ناصر خسرو
۲۵	قطران تبریزی
۲۸	مسعود سعد
۳۴	عمر خیام
۳۹	امیر معزی
۴۳	فخرالدین گرگانی
۴۶	انوری
۵۱	ازرقی
۵۴	ادیب صابر
۵۵	رشید وطواط
۵۸	ظهیر فاریابی

به نام خدا

مقدمه

تعریف تاریخ ادبیات و موضوع و فایده آن

ادب در لغت به معنی ظرافت و حسن تناول ، و به تعبیر برخی نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری است و بعضی آن‌را به معنی فرهنگ و دانش دانسته‌اند . علوم ادبی شامل نحو ، لغت ، تصریف ، عروض ، قوافی ، صنعت شعر، تاریخ ، انساب و جز آن است .

هر ملتی تاریخ عمومی دارد که حاوی شرح کلیه احوال و اوضاع آن ملت است ، و تاریخ عمومی مشتمل است بر: تاریخ سیاسی ، تاریخ اجتماعی، تاریخ اقتصادی ، تاریخ علمی یا ادبی و امثال آنها . مثلاً تاریخ سیاسی عبارت است از : شرح روابط سیاسی و جنگها و فتوحات و اقسام حکومتها و آنچه از این قبیل باشد . در تاریخ اجتماعی گفتگو می‌شود از عادات و اخلاق عمومی و وضع رفتار افراد ملتی با یکدیگر و انقلاباتی که منجر به تغییر عادات و شرایط و اخلاق آنان می‌گردد ؛ و در تاریخ اقتصادی از ثروت و زراعت و صنعت و منابع ثروت و امور مالی بحث می‌شود ، و سایر اقسام تاریخ را از قبیل : تاریخ نظامی و جز آن بر آنچه گفتیم قیاس باید کرد و از آن جمله تاریخ ادبی یا علمی است .

تاریخ ادبی یا علمی عبارت است از: شرح احوال ملتی از حیث آداب و علوم و علت پیدایش آنها ، و تنزل و ترقی علمی و فکری آنان بطور عموم .

صفحه

۵۹

۶۳

۶۵

۶۶

۶۷

۶۹

۷۱

۷۳

۷۴

۸۳

۸۵

۸۷

۹۲

۹۲

۹۴

۹۷

۱۰۲

عنوان

جمال‌الدین اصفهانی

ابوالفرج رونی

سیدحسین غزنوی

سوزنی سمرقندی

عبدالواسع جبلی

مختاری غزنوی

عمیق بخارایی

گویندگان آذربایجان

خاقانی شروانی

مجیرالدین بیلقانی

فلکی شروانی

نظامی

نثر فارسی دوره سلجوقی

کتاب عرفانی

کتاب تاریخی

کتاب اخلاقی و ادبی و طبی

دانشمندان عربی نویسنده دوره سلجوقی

این معنی شامل موضوعات مختلف مهمی می‌شود مانند: خط و زبان و علوم و آداب و شرح احوال شعرا و نویسندگان و علما و حکما و ریاضی‌دانان و اطباء و جز آنان، که در راه علم و ادب بذل مساعی کرده خود را به درجات عالی رسانیده‌اند، و از برکت وجود آنان، دیگران بهره‌مند گشته‌اند. و نتایجی که از افکار و مؤلفات ایشان عاید جامعه شده و آثاری که از وجود اینگونه اشخاص در صفحه روزگار بیادگار مانده است. پس در حقیقت تاریخ ادبیات هر قومی تاریخ همه چیزهایی است که قریحه‌ها و افکار آنها را بوجود آورده است. به عبارت دیگر تاریخ عقول افراد هر ملتی و تأثیر آن در نفوس و اخلاق و آداب ایشان تاریخ ادبیات آن ملت است.

تاریخ عمومی ملتی اگر شامل تاریخ ادبیات نباشد بجز شرح و تفصیل يك سلسله جنگ و جدال و فتح و شکست و خونریزی و غارت چیز دیگری ندارد. علل اصلی تمدن و ترقی یا نزل و سقوط، و اسباب واقعی پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اسرار ملت هیچ ملتی بدون پی بردن به تاریخ ادبیات آن ملت معلوم نمی‌شود. خلاصه، تاریخ ادبیات دارای مفهوم وسیعی است و تنها شرح احوال چند تن شاعر یا نویسنده را نمی‌توان تاریخ ادبیات حقیقی دانست.

وضع علوم و ادبیات در عصر سلجوقی

مؤسس سلاله سلجوقیان، سلجوق پسر دقاق از سران ترکان غز بود. سلجوقیان مانند دیگر عشایر ترك از نواحی ترکستان رو به ایران آوردند و نخست در حوالی بخارا فرود آمدند و به سال ۴۳۱ ه. ق. نوه‌های سلجوق یعنی دو برادر: چغری و طغرل که قدرتی پیدا کرده و به خراسان آمده بودند غزنویان را مغلوب ساختند، اولی در مرو و دومی در نیشابور فرمان دادند تا خطبه به نام آنان خوانده شود. بسی نگذشت که کار طغرل پیشرفت کرد و ری را مقر خود قرار داد و به فتوحات پرداخت و تا بغداد برفت و خلیفه مقدم او را بخوبی پذیرفت، با این ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید و بتدریج ترقی کرد و نسبت به تمام دولتهایی که ذکرشان گذشت مقتدرتر و دامنه نفوذش وسیع‌تر شد.

سلطنت سلاجقه بزرگ که مرکز آنها خراسان بود در حدود ۵۵۲ ه. ق. منقرض شد و سلاله‌های دیگر مانند سلجوقیان سوریه تا اوایل قرن ششم و سلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تا اواخر قرن ششم و سلجوقیان روم تا اواخر قرن هفتم حکومت داشتند.

اهمیت این سلسله و معاصرین آن نسبت به تاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گذشتگان است، زیرا ادبیات ایران در عصر آنان نضج گرفت و رواج یافت و شعرای نامی و فضایی معروف مانند ناصر خسرو

و خیام و انوری و معزی و قطران و سنایی و شیخ عطار ، و تاریخ - نویسان مانند : راوندی و دانشمندان و فقها و مشایخ مانند : غزالی و قشیری و نجم الدین کبری ظهور کردند و آثار ادبی و تاریخی و دینی از منشور و منظوم بیشتر از دوره‌های گذشته بوجود آمد . نه تنها شاهان سلجوقی مانند ملکشاه و سنجر ادبا را حمایت کردند ، حتی برخی از آنان خود سخن‌شناس و فاضل بودند ، و نیز وزیران لایق و دانش‌دوست داشتند مانند عمیدالملک کندری که خود اهل دانش و فرهنگ بود و نظام‌الملک طوسی که ادیب و نویسنده بود و علما را احترام می‌کرد . عمیدالملک مخصوصاً فارسی‌گویان را تشویق نمود ، و نظام‌الملک به عربی بیشتر دلبستگی داشت . همو بود که مدارس بزرگ در بلخ و نیشابور و هرات و اصفهان و بغداد و دیگر نقاط به نام نظامیه تأسیس کرد و دانشمندان عصر را به تدریس در آن مدارس برگماشت .

مراکز حکومت سلجوقیان مانند نیشابور محل اجتماع شعرا و نویسندگان بود . ابوالقاسم علی بن الحسن باخرزی که خود از ادبای آن عصر بود در کتاب تذکره خود موسوم به *ذمیه القصر* از صدها شاعر عربی گوی نام برده است که اکثر آنان معاصر او بوده‌اند . پیداست که شماره شعرای فارسی‌زبان بسیار بود چنانکه از بزرگان آنان نام برده خواهد شد . از خواص دوره سلجوقی آنکه مذهب تصوف در آن عصر رو به ترقی نهاد و جمعی از مشایخ و سخنگویان آن سلسله ظهور کردند . البته علت این ترقیات علمی و ادبی تنها حمایت و تشویق شاهان سلجوقی نبود ، بلکه مقصود از عصر سلجوقیان ، دوره قرنهای پنجم و ششم است و در آن مدت با اینکه سلجوقیان عامل مهم سیاست و علم و ادب

ایران‌زمین بودند ، سلسله‌های دیگر نیز مانند : غوریان و خوارزمشاهیان و بوئیان و غزنویان و اتابکان که کمابیش معاصر سلجوقیان بودند هر یکی به نوبه خود در تشویق دانشمندان و گویندگان بهره‌ای داشتند ، چنانکه در ذکر حال برخی از آنان این حقیقت روشن خواهد شد . از طرف دیگر استعداد و قریحه ایرانی به مناسبت زوال تسلط عرب و حصول استقلال ایران و رواج زبان فارسی و توالی ادوار سامانی و غزنوی فرصت رشد و نمو پیدا کرده بود . از سالهای حکومت غزنوی که ذکر شده آشکار است که غزنویان با آنکه مغلوب سلجوقیان شدند ، منقرض نگردیدند و مدتی دراز معاصر سلجوقیان در غزنه و نیز در هند سلطنت می‌کردند . در ذیل معلوم خواهد شد که بعضی از شعرای نامی دوره سلجوقی مانند مسعود سعد و سنایی به دربار غزنوی منتسب بودند .

شعراي متصوف

اصل و مبدأ تصوف - در وجه تسمیه صوفی و اصل و مبدأ آن بسیار سخن گفته شده است ، عده‌ای آن را از « صوف » و مناسبت آن را « پشمینه‌پوش بودن » این طایفه می‌شمارند . عده‌ای دیگر آن را به اهل « صقه » که جمعی از یاران رسول (ص) بوده‌اند می‌پیوندند و از همه مناسب‌تر وجه تسمیه ابوریحان است . او در کتاب تحقیق مال‌الهندمی گوید : صوفیان (سوفیان) حکیمان هستند زیرا صوف (سوف) به یونانی حکمت را گویند و لفظ فیلسوف به معنی دوستدار حکمت از این ماده است . در اینکه این مذهب از کجا و چه زمان در دایره اسلامیان پای نهادگفتگوهای بسیار است . بعضی سلسله این مذهب را به پیغمبر و اصحاب صقه و خلفای راشدین و صحابه و تابعین می‌رسانند . گروهی آن را از

یونان و فلسفه یونان مأخوذ می‌دانند . چنانکه ابوریحان گمان برده و بعضی از دانشمندان متأخر آن را از هندوستان و تقلید مذهب برهمایی و جویان و بودائیان شمرده‌اند. جمعی نیز آن را صورت اسلامی گرفته دین‌مائی شمرده‌اند .

اما آنچه در نظر محققان قابل قبول است این است که مبدأ و مأخذ صوفیگری اسلام همان زهد و عبادت و فقر و ترك تعلقات دنیوی بوده است سپس این اصل که بی‌شبهه تا حدی در نزد بزرگان صحابه پسندیده و مقبول می‌نموده است با طریقه رهبانیت مسیحیان و دیرنشینان نسطوری از گوشه‌گیری و تزکیه نفس و غیره آمیخته و صورت خاصی به خود گرفته است .

اساس تصوف ایران خدمت و محبت و درک وحدت است و صوفی کامل آن است که مراحل تقلید و توسل به تعالیم دیگران و اصول کلام و دلایل منطق را طی نموده و از طریق کشف و تذکر و مطالعه نفس ، راه به حقیقت برد و به کشف و شهود برسد و قلب خود را مرکز عشق و محبت و جلوه‌گاه احدیت قرار دهد و فکر خود را از مرحله نسبت و کثرت عالم سفلی به مقام وحدت عالم علوی رساند و آئینه ضمیر را صاف نماید تا خدا را درخود دیده ، به معرفت نایل آید ، درپندار و گفتار و رفتار خود مظهر حق و حقیقت گردد و درپرتو این نظر نورانی درعالم انسانی نیز وحدت اصلی را دریابد، و بداند که اغلب تفرقه‌ها و جنگ‌های مذهبی و غیر آن از نادانی بشر باشد: «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.» شعرا و نویسندگان عارف و متصوف ایران عقاید صوفیانه و عرفانی را با بهترین و شیرین‌ترین طرز در لباس نظم و نثر جلوه داده و احساسات

رقیق و عالی را بهسلك عبارت کشیده‌اند ، مشایخ و بزرگان این طریقت لطایف افکار و عقاید خود را بهزیباترین سخنان بیان کرده‌اند . در اینجا برخی از سخنگویان عرفانی عصر سلجوقی را نام می‌بریم که عبارتند از : **باباطاهر همدانی** و **ابوسعید ابی‌الخیر** و **خواجه عبدالله انصاری** و **سنایی** و **شیخ عطار** .

بابا طاهر

باباطاهر عریان ، همدانی بود و مسلک درویشی و فروتنی او که شیوه عارفان است سبب شد تا وی گوشه‌گیر و گمنام گردد و تفصیلی از زندگانی خود باقی نگذارد . فقط در بعضی از کتب صوفیه ذکری از مقام معنوی و مسلک ریاضت و درویشی و صفت تقوی و استغنا او آمده است . آنچه از سوانح زندگانی وی معلوم است ملاقاتی است که گویا میان او و **ظفر اولین شاه سلجوقی** در حدود سال ۴۴۷ هـ . ق. در **همدان** اتفاق افتاده ، و از این خبر بدست می‌آید که دوره شهرت شیخ اواسط قرن پنجم و ظاهراً تولدش در اواخر قرن چهارم بوده است. باباطاهر از سخنگویان صاحب‌دل و دردمند بود، نغمه‌هایی سروده که شاهد سوز درونی اوست ، و نیز رسالاتی به‌عربی و فارسی تألیف کرده است .

از آن جمله مجموعه کلمات قصاری است به‌عربی که عقاید تصوف را در علم و معرفت و ذکر و عبادت و وجد و محبت در جمله‌های کوتاه و مؤثری بیان می‌کند. عمده شهرت باباطاهر در ایران به واسطه **دو بیت‌های** شیرین و مؤثر عارفانه اوست . از خصوصیات این رباعیات آن‌که با وزن معمول رباعی کمی فرق دارد و نیز در لغتی شبیه به لغت **لری** سروده شده است و از این لحاظ آنها را در کتب قدیم **فهلویات** نام داده‌اند . در تمام

این رباعیهای ساده و مؤثر شاعر از جهان و دور افتادگی انسان و از پریشانی و تنهایی خود ناله کرده و از هجران شکایت نموده و حس اشتیاق معنوی خود را جلوه داده است .

باباطاهر در همدان دار فانی را وداع گفته (بعد از ۴۴۷ هـ . ق .) و در همان شهر مدفون است . اینک چند نمونه از رباعیهای شیرین و سوزناک او :

در اتحاد حقیقت آدمی با خدا :

اگر دل دلبر و دلبر کدومه وگر دلبر دل و دل را چه نومه
دل و دلبر به هم آمیته وینم ندونم دل که و دلبر کدومه .
و نیز :

خزم آنان که از تن جون ندونند زجانون جون زجون جانون ندونند
به دردش خو کرن سالان و ماهان به درد خو بشتن درمون ندونند .

☆☆☆

همه جا جلوه گاه خداست :

خوشا آنون که از پا سر ندونند میان شعله خشک و تر ندونند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر سرایی خالی از دلبر ندونند .

☆☆☆

تأثر از ناپایداری روزگار :

یکی برزیگری نالون در این دشت به چشم خون فشان آلاله می کشت
همی کشت و همی گفت ای دریغا که باید کشتن و هشتن در این دشت

☆☆☆

درویشی و بی خانمانی :

نه خون دیرم نه مون دیرم نه لنگر مو آن رندم که نامم بی قلندر
چو شو آیه به خشتان وانهم سر چوروز آیه بگردم گرد کویت

☆☆☆

نیکان شکار سیه دستاند :

جره بازی بدم رقیم به نخجیر سیه دستی زده بر بال مو تیر
بوره غافل مچر در چشمه ساران هر آن غافل چره غافل خوره تیر

☆☆☆

دوستی کیمیاست :

دیدم آلاله ای در دامن خار وتم آلایا کی چینمت بار
بگفتا باغبان معذور می دار درخت دوستی دیر آورد بار

☆☆☆

شیمه محبت :

دلی دیرم خریدار محبت کزو گرم است بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل ز بود محنت و تار محبت

ابوسعید ابی الخیر

شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر معاصر باباطاهر بود . وی در سال

۳۵۷ هـ . ق . در میهنه از قرآء خاوران خراسان تولد یافت .

ابوسعید را می توان در عداد اولین سخنگویان فارسی زبان مذهب تصوف آورد زیرا گفته ها و جمله ها و قطعه ها و رباعیهای نغز صوفیانه از دیگران و از خود بیان کرده است و چون حالی داشته در آنها که به دست

نوازش **محمدمنور** در کتاب **اسرار التوحید** جمع آمده تأثیری عمیق است و آشکار می‌دارد که گوینده آن را دردی در دل و شوری در سر بوده . رباعی ذیل که به خود شیخ منسوب است حال عشق و درد او را نشان می‌دهد :

جانا به زمین خاوران خاری نیست کش بامن و روزگار من کاری نیست
 با لطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست
 عقاید صوفیانه در اخلاق و گفتار و کردار ابوسعید جلوه کرده بود .
 خوش زبان و شیرین بیان و شکسته نفس و مهربان بود . مال از توانگران
 گرفته به درویشان می‌داد . کینه‌جویی را دوست نداشت . با همه یار بود
 حتی با دشمنان خود مدارا می‌کرد . در باره **ابوالقاسم قشیری** که
 ابوسعید را دوست نداشت در اسرار التوحید چنین گوید :

«روزی بر زبان استاد امام رفت که بوسعید حق سبحانه و تعالی را دوست می‌دارد و حق سبحانه ما را دوست می‌دارد ، فرق این است که ما پیلیم و بوسعید پشه . این خبر را به نزدیک شیخ ما آوردند . شیخ آن کس را گفت برو و به نزدیک استاد امام شو بگو که آن پشه هم تویی ماهیچ چیز نیستیم و ما خود در این میان نیستیم . آن درویش بیامد و آن سخن به استاد امام بگفت ، استاد امام از آن ساعت باز قول کرد که نیز به بد شیخ ما سخن نگوید و نگفت تا آنگاه که به مجلس شیخ آمد و آن داوری با موافقت و الفت بدل گشت .»

وفات شیخ ابوسعید در ۴۴۰ هـ . ق . در **میهنه** اتفاق افتاد . گویند در موقع بیماری از او پرسیدند که در پیش تابوتش از قرآن چه خوانند ، گفت : قرآن بزرگتر از آن است که بر من بخوانند و این دو بیت کافی

خواهد بود :

بہتر از این در جهان همه چه بود کار
 دوست بر دوست رفت یار بر یار
 آن همه اندوه بود و این همه شادی
 آن همه گفتار بود و این همه کردار
 دو رباعی زیر نیز از اوست :

از واقعه‌ای ترا خبر خواهم کرد
 و آن را به دو حرف مختصر خواهم کرد
 با عشق تو در خاک نپان خواهم شد
 با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد



جسم همه اشک گشت و چشمم بگریست
 در عشق تو بی جسم همی باید زیست
 از من اثری نماند ، این عشق ز چیست
 چون من همه معشوق شدم عاشق کیست

خواجه عبداللہ انصاری

خواجه عبداللہ بن محمد انصاری هروی به سال ۳۹۶ هـ . ق . متولد شد و معاصر **البارسلان سلجوقی** و **خواجه نظام‌الملک** و **شیخ ابوسعید ابی‌الخیر** بود . نسبتش اگرچه به ابویوب انصاری می‌رسد ولی چون عمرش در ایران گذشت لاجرم به سلك سخن‌سرایان ایرانی درآمد و به زبان فارسی لحنی و شیوه‌ای بهم رسانید و نثر فصیح و نظم ملیح در این زبان ساخت خواجه از اجله محدثین و عرفا بود و نزد دانشمندان

و مشایخ شاگردی کرد و حافظه‌ای شگفت‌انگیز داشت و اقوال و اشعار بسیاری می‌دانست . از مشایخ بخصوص به **شیخ ابوالحسن خرقانی** ارادت داشته و بعد جانشین او گشته است . تصانیفی به عربی مانند : **ذم الکلام و منازل السائرین** و به فارسی مانند : **زاد العارفين و کتاب اسرار** بوجود آورده است .

خواجه رباعیهای روان و جاذب عرفانی و روحانی نیز سروده است و می‌توان او را در عداد نخستین و قدیمی‌ترین رباعی سرایان نام برد بخصوص در معانی دینی و عرفانی .

خواجه کتاب **طبقات الصوفیه** تألیف یکی از مشایخ عرفانی یعنی **عبدالرحمن سلمی** را در مجالس و عظم خود با اضافاتی به زبان هروی قدیم املا کرد و یکی از مریدان وی آن را جمع‌آوری نمود و پس از آن در قرن نهم عبدالرحمن جامی آن را از زبان هروی به فارسی معمولی در آورد و شرح حالات مشایخ دیگر را بر آن افزود و کتاب **نفحات الانس** را بوجود آورد .

اینک مثالی چند از کلام خواجه (**رسالة معقولات**) که دارای تأثیر و سوز و شور مخصوصی است و پندهای لطیف معنوی در بر دارد :

« بزارم از آن طاعت که مرا به عجب آرد ؛ بنده آن معصیتم که مرا به عذر آرد . ازو خواه که دارد و می‌خواهد که ازو خواهی ، ازو نخواه که ندارد و می‌کاهد اگر بخواهی . بنده آنی که در بند آنی . آن ارزی که می‌ورزی . هرچیز که به زبان آمد به زیان آمد . دوست را از در بیرون کنند ، اما از دل بیرون نکنند ، خدای تعالی می‌بیند و می‌پوشد ، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد . چنان زی که به ثنا ارزی و

چنان میر که به دعا ارزی . لقمه خوری هر جایی ؛ طاعت کنی ریایی ؛ صحبت رانی هوایی ؛ زهی مرد سودایی . اگر در آیی باز است و اگر نیایی خدا بی نیاز است . اگر بر هوا پری مگسی باشی ؛ اگر بر روی آب روی خسی باشی ؛ دل بدست آر تا کسی باشی .

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل يك كعبه صورت است ، يك كعبه دل تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه آمد يك دل عذر در شریعت به زبان است و در حقیقت به دل و جان . آن نکوتر که زشت بگذاریم و نغز گیریم و پوست بگذاریم و مغز گیریم . در کودکی پستی و در جوانی مستی و در پیری سستی پس خدا را کی پرستی ؟ !

چون پیش بزرگی در آیی همه گوش باش ؛ چون او سخن گوید تو خاموش باش .

پنج چیز نشانه سختی است : بی شکری در وقت نعمت ، بی صبری در وقت محنت ، بی رضایی در وقت قسمت ، کاهلی در وقت خدمت ، بی حرمتی در وقت صحبت . حیات ماهی در آب است و حیات بچه از شیر ، شریعت را استاد باید و طریقت را پیر . زاهد مزدور به بهشت می‌نازد و عارف به دوست ، از صوفی چه گویم که صوفی خود اوست .

روزگاری او را می‌جستم خود را می‌یافتم . اکنون خود را می‌جویم او را می‌یابم .

وفات خواجه در سال ۴۸۱ هـ . ق . اتفاق افتاد .

این دو رباعی از اوست :

در عشق تو گه مست و گه‌ی پست شوم
وز یاد تو گه نیست گه‌ی هست شوم
در پستی و مستی از نگیری دستم
یکبارگی ای نگار از دست شوم



دی آدمم و نیامد از من کاری
امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بی‌خبر از اسراری
ناآمده به بودی از این بسیاری

سنایی

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی در اواسط قرن پنجم تولد یافت و از اوایل جوانی انتساب به دربار غزنوی نمود و بعضی از سلاطین آن سلاله را مانند بهرامشاه در اشعارش مدح کرد . سنایی گذشته از سلاطین و امرا با فضلا و شعرای عصر خود مانند مسعود سعد رابطه داشت و حتی اشعار مسعود سعد را اولین دفعه او جمع کرد .

دیوان سنایی که عمده اشعار آن را تا سی هزار نوشته‌اند و امروز نسخه چاپی آن بالغ بر چهارده هزار بیت است حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات محکم و متین و اشعار پخته و روان است ؛ همچنین استادی و بلاغت او در مثنویها و مخصوصاً در حدیقه ظاهر است ؛ با این همه توان گفت که سنایی را گاهی در اشعار خود توجه بیشتر به معنی بوده است تا به لفظ . بطور کلی می‌توان سنایی را اولین شاعر نامی تصوف ایران

محسوب داشت زیرا قبل از او کسی در مذهب عرفان و استحکام و سلاست و صفای کلام او به نظم ، سخن پردازی نکرده است . استاد در اشعار آبدار خود ما را به تصفیة نفس و ترك غرور و تظاهر دعوت می‌کند و اینگونه مضامین می‌پردازد :

دانشی که تو را از تو نستاند ، جهل از آن بهتر است ، بسته‌ی جاه و زر مباش ، که جاه و زر ، برای جود و بخشش است . عالم خودپرست ، خود غافل است ، پس چگونه راهنمای دیگران است . «خفته‌را خفته ، کی کند بیدار .» اسیر مال و بنده‌ی قال مباشید . آدمیت به صفای باطن و خدمت و کوشش میسر است ، نه به وسایط ظاهر . با تظاهر و مال و جاه نتوان به حقیقت رسید رنج و سعی و عبادت لازم است :

هر کسی از رنگ گفتاری بدین‌ره کی رسد
درد باید مرد سوز و مرد باید گام زن
سالها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب
لعل‌گردد در بدخشان ، یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا يك پنبه دانه ز آفتاب
زاهدی را خرقه‌گردد ، یا حماری را رسن
عمرها باید که تا يك کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو ، یا شاعری شیرین‌سخن
سنایی پیوسته مردم را به اصلاح حال و گذشتن از خودپرستی و صفای قلب و خدمت و کسب دانش برای پیروی حق و کسب حکمت و کشتن شهوت و ترك حرص و سلوک و ایمان و عرفان دعوت می‌کند و می‌گوید :
مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه اینجا باش ، نه آنجا

به هر چه از راه دورافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان
 به هر چه از دوست و امانی چه زشت آنجا و چه زیبا
 سخن کز روی دین گویی چه عبرانی چه سریانی
 مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا چه جابلسا
 ترا دنیا همی گوید که دل در ما نبندی به
 تو خود می پند نیوشی از این گویای ناگویا
 گر امروز آتش شهوت بکشتی بی گمان رستی
 و گرنه تف این آتش ترا هیضم کند فردا
 چو علمت هست خدمت کن چو دانایان، که زشت آید
 گرفته چنینان احرام و مگی خفته در بطحا
 چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندرب شب
 چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
 به حکمت جامه نو کن ز بهر آن جهان ورنه
 چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا
 گر از زحمت همی ترسی ز نا اهلان بیر صحبت
 که از دام زبون گیران ، به عزلت رسته شد عنقا
 سنایی چندین مثنوی مانند *حدیقة الحقیقه* و *طریق التّحقیق* و
سیرالعباد الی المعاد یا کنوز الرموز سروده و بنا به اقوال صاحبان تذکره
 مثنویهای دیگر هم مانند : *کارنامه* و *عشق نامه* و *عقل نامه* و *غریب نامه*
 یا *عفو نامه* تألیف نموده است . معروفترین آنها حدیقه است که آنرا
 در تاریخ ۵۲۵ هـ . ق. تمام کرد و آن مرگب از ده باب است و ده هزار
 بیت دارد .

اینک نمونه ای از اشعار حدیقه مذکور می افتد :

کار و خدمت کن که بایکاری به جایی نرسی :

پایه بسیار سوی بام بلند تو به یک پایه چون شوی خرسند
 از پی کارت آفریدستند جامه خلقت بریدستند
 ملک ملک از کجا بدست آری چون مهی شصت روز بیکاری
 نه آرایش ظاهر بتنهایی دلیل خوبی است و نه نازیبایی بیرون
 دلیل بدی . کردار است که نشانه خوبی است :

ابلهی دید اشتری به چرا گفت نقش همه کز است چرا
 گفت اشتر که اندرین پیکار عیب نقاش می کنی هش دار
 در کثری من مکن به عیب نگاه تو زمن راه راست رفتن خواه
 دانش برای کار و کوشش است نه ادعا و گفتار :

تو به گفتار غره ای شب و روز لیک معلوم تو نگشت امروز
 بیش مشنوز نیک و بد گفتار آنچه بشنیده ای بکار در آر
 دانشت هست کار بستن تو خنجرت هست صف شکستن تو
 علم با کار سودمند بود علم بی کار پای بند بود
 بهترین راهنمای مرد خرد اوست :

عقل در راه حق دلیل تو بس عقل هر جای که خلیل تو بس
 عقل خود کارهای بد نکند هر چه آن ناپسند خود نکند
 عقل بر هیچ دل ستم نکند به طمع قصد مدح و ذم نکند
 مرد اگر سخن زیبا گوید نطقش بهتر و گرنه خاموشی از بیپوده -
 گویی پسندیده تراست :

نطق زیبا ز خامشی بهتر ورنه در جان فرامشی بهتر

در سخن در بیادست سفتن ورنه گنگی به از سخن گفتن
گنگ اندر حدیه کم آواز به که بسیار گوی بیهده تاز
سنایی عمر درازی کرد و در غزنین بدرود زندگانی گفت . در
سال وفاتش اختلافاست و بنا به قول تقی کاشی در تذکره خود ، وی به
سال ۵۴۵ هـ. ق. وفات یافت و این تاریخ صحیح تر بنظر می آید .

شیخ عطار

شیخ فریدالدین محمد مشهور به عطار که یکی از بزرگان و
پیشوایان گویندگان مذهب عرفان است در نیشابور تولد یافت . تاریخ
قطعی تولد وی معلوم نیست . در هر صورت می توان گفت که وی در اواسط
قرن ششم یعنی اواخر دوره سلجوقیان در خراسان بدنیا آمد . از اخبار
و قراین نیز چنین دست می آید که عطار عمر درازی داشته و شاید به
حدود صدسال یا بیشتر رسیده است .

عطار روزگاری جوانی را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ و تهذیب
نفس و کسب علم گذراند و در خدمت مجدالدین بغدادی شاگرد نجم الدین
کبری به کسب مقام پرداخت تا سرانجام خود به مقام ارشاد رسید ، و
کعبه اهل دل گردید . به موجب بعضی اخبار و به فحوای اشعاری که به وی
نسبت داده شده ، مسافرت های بسیار کرده و مصر و دمشق و مکه و هند
و ترکستان را سیاحت کرده است .

لقب عطار ؛ واسطه این است که دارو فروشی می کرد و در ضمن
بیماران را معالجه هم می نمود .

از اخبار نویندگان و آثار منثور و منظوم خود شیخ چنین پیداست
که وی نه تنها حالات عرفان را جستجو کرده و به اسرار آنان پی برده

است بلکه خود عمری در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش
عشق الهی سوخته و از این راه در افق عرفان تابش کرده و مانند مشعلی
بر سر راه نزدیکان و دوران نور پاشیده و بسا دلباختگان که به خویشتن
جلب کرده و به شعله خود مشتعل ساخته است . بیجهت نیست که بزرگترین
شاعر عرفان مولانا جلال الدین اورا پیشوا و بزرگ دانسته و خود را در
برابر او کوچک شمرده و گفته است :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یک کوچه ایم
طبع عطار روان ، و فکرش در جولان بود و از این رو تألیفات
بسیار در نظم و نثر بوجود آورد حتی شماره آنها را به عدد سوره های
قرآن نوشته اند .

مهمترین آثار شیخ نخست دیوان قصاید و غزلیات اوست که در
حدود ده هزار بیت دارد . دوم مثنوی منطق الطیر و سوم تذکره الاولیاء
است . دیوان عطار حاوی اشعار شورانگیز و عارفانه اوست که اسرار
ضمیر خود را به زبان شعر بیان می دارد . منطق الطیر مطالب نغز عرفان
را در سلك حکایت لطیف و شیرین شرح نموده و آن عبارت است از اینکه :
روزی مرغان مجمعی کردند و گفتند هیچ شهری بی شهریار نیست ما نیز
باید شهریار خود را بجوئیم ، هدهد که در واقع پیک مرغان است ،
گفت : نام آن شهریار سیمرغ است و وعده کرد آنها را به درگاه سیمرغ
راهنمایی کند ؛ ولی بشرطی که سیر و سلوک داشته و در پیمودن راه
دور سختیهای گوناگون را تحمل نمایند . بسیاری از مرغان عذرها
تراشیدند و بهانه آوردند و هر یکی بنوعی ازدشواری را احوال بگریخت،
تا سرانجام از آن همه تنها سی مرغ باقی ماند که پس از پیمودن هفت

وادی خطرناك پراز دشواریها که عبارت باشد از وادی : طلب و عشق و معرفت و استغنا و توحید و حیرت و فنا ، به درگاه سیمرغ رسیدند و در آنجا مانند اینکه در برابر آینه‌ای ایستاده باشند چون خواستند سیمرغ را ببینند خود را که سی مرغ بودند دیدند و در واقع دریافتند سیمرغ همان سی مرغ است یعنی آنچه را که بیخبرانه در خارج می‌جستند در خود پیدا کردند .

تذکره الاولیاء عبارت است از شرح احوال عارفان و مناقب و مکارم اخلاق پیشوایان طریقت و سخنان آنان .
از **قصاید** مؤثر عطار یکی این است :

ندارد درد ما درمان دریغا	بماندم بی سر و سامان دریغا
درین حیرت فلک‌بک‌ها نیز دیری است	که می‌گردند سرگردان دریغا
رهی بس دور می‌بینم درین راه	نه سر پیدا و نه پایان دریغا
چون نه جانان بخواهد ماند نه جان	ز جان دردا و از جانان دریغا
عزیزان جهان را بین که يك راه	شده با خاك ره یکسان دریغا
یا تا در وفای دوستداران	فرو باریم صد طوفان دریغا
همه یاران بهزیر خاك رفتند	تو خواهی رفت چون ایشان دریغا
پس از وصلی که همچون باد بگذشت	در آمد این غم هجران دریغا
برای نان چه ریزی آبرویت	که آتش بهترت زان نان دریغا
تورا تا جان بود نان کم نیاید	چه باید کند چندین جان دریغا
خداوندا همه عمر عزیزم	ز جهل آورده‌ام بزبان دریغا
چو دوران جوانی رفت برباد	بسی گفتم درین دوران دریغا
نشد معلوم من جز آخر عمر	که کردم عمر خود تاوان دریغا

مرا گر عمر بایستی خریدن تلف کی کردمی زین سان دریغا
اینک نمونه‌ای از غزلیات عرفانی عطار :

الا ای زاهدان دین ، دلی بیدار بنمایید

همه مستید در مستی ، یکی هشیار بنمایید

ز دعوی هیچ نگشاید ، اگر مرید اندر دین

چنان کاندر درون هستید ، در بازار بنمایید

هزاران مرد دعوی دار ، بنمایم ازین مسجد

شما يك مرد دعوی دار ، از خمار بنمایید

من اندر يك زمان ، صد مست از خمار بنمایم

شما مستی اگر دارید ، از اسرار بنمایید

من این رندان مقلس را ، همه عاشق همی بینم

شما يك عاشق صادق ، چنین بیدار بنمایید

در باب وفات عطار اخبار گوناگون است ، آنچه یقین داریم وی

در ۶۱۸ هـ . ق. زنده بوده و به موجب روایات به سال ۶۲۷ هـ . ق. در

آشوب مغول شهید شده است .

تربت وی در **شادباخ** واقع در جنوب **نیشابور** است .

شاعران نامی دیگر در دوره سلجوقی

اسدی طوسی

ابونصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای قرن پنجم

بشمار است و از جمله اشخاصی است که در مقام نظیره‌گویی به شاهنامه

فردوسی برآمدند .

اسدی در این زمینه که میدان طبع آزمایی در برابر استادی مانند فردوسی بود **گرشاسب نامه** را ساخت. گرچه فضیلت سبقت و زیبایی سخن و پختگی فکر و روانی قریحه از آن فردوسی بود با این همه اسدی در پرداختن يك قصه معروف و یکی از داستانهای باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد و قدرت طبع نشان داد .

اینك بیتهایی از پند **گرشاسب** به برادرزاده خود **نریمان** برای

نمونه نقل می شود :

پس از من چنان کن که پیش خدای
نگر تا گناهت نباشد بسی
فرومایه را دار دور از برت
از آن ترس کو از تو ترسان شود
مکن با سخن چین دوروی راز
به کس بیش از اندازه نیکی مکن
شب و روز بر چار بهره بیای
دگر باز تدبیر و فرجام را
به فرهنگ پرور چو داری پسر
نویسنده را دست گویا بود
به فرمان نادان مکن هیچ کار
مده دل به غم تا نگاهد روان
بیخشی بر زیر دستان بمهر
چو دستت رسد دوستان را بیای

بنازد روانم به دیگر سرای
به یزدان ز رنجت ننالند کسی
مکن آن که ننگی شود گوهرت
دگر با تو هزمان دگرسان شود
که نیکت بزشتی برد پاکباز
که گردد بداندیش ، بشنو سخن
یکی بهره دین را ز بهر خدای
سیم بزم را ، چارم آرام را
نخستین نویسنده کن از هنر
گل دانش از دلش بویا بود
مشو نیز با پارسا بادسار
به شادی همی دار تن را جوان
بر ایشان به هر خشم مفروز چهر
که تا در غم آرند مهتر بجای

مگردان از آزادگان فرهی
به آغالش هر کسی بد مکن
مخند از کسی را سخن نادرست
که را چهره زشت از سرشش نکوست
نکوکار با چهره زشت و تار
گناهی که بخشیده باشی ز بن
مکن بد که چون کردی و کار بود
پشیمانی از پس نداردت سود
وفات اسدی را به سال ۴۶۵ ه. ق. نوشته اند .

ناصر خسرو

حکیم ناصر خسرو بن حارث قبادیانی به سال ۳۹۴ ه. ق. در **قبادیان** از حوالی **بلخ** تولد یافت .
از او جوانی به تحصیل علوم و فضایل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه اشعار ایران و عرب پرداخت و از هر خرمنی خوشه ای برداشت تا به مقام دانش رسید .

در دوره جوانی دربار **محمود** و **مسعود غزنوی** را دید چنانکه خود در کتاب **سفرنامه** اش اشاره بدان می نماید و بعد در دربار سلجوقی خدمت دیوانی داشت و دبیر بود. گذشته از تحصیل و تحقیق ، مسافرت زیاد کرده و گویا در جوانی هندوستان و ترکستان و افغانستان را دیده است . شاید علت عمده سفر ، مطالعه و تحقیق احوال و عقاید ملل بوده باشد چنانکه بعد از سفر طویلی که به جانب حجاز نمود ، در نتیجه این تحقیق و تفتیش عقیده تازه ای پیدا کرد . این سفر را که هفت سال طول داشت به سال ۴۳۷ ه. ق. اختیار نمود .

نتیجه این سفر ناصر خسرو کتاب **سفرنامه** اوست که بعد از مراجعت تألیف کرد و در آن اغلب شهرها را که دیده بود شرح داد و از اشخاص معروفی که ملاقات کرده بود نام برد و بدین واسطه کتاب نفیسی که از احوال هزار سال پیش جهان حکایت می کند از خود بیادگار گذاشت .

گذشته از **سفرنامه** و **زادالمسافرین** آثار دیگر مانند : **وجه دین** و **خوان اخوان** و **دلیل المتحیرین** و **روشنایی نامه** و **دیوان اشعار** دارد و خودش در کثرت تألیفات خود گفته است :

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا

دیوان ناصر خسرو که محتویات آن را تا سی هزار بیت نوشته اند اکنون در حدود یازده هزار بیت دارد و در آن **اشعار فلسفی** و **اخلاقی** و **مذهبی** و **قطعات عبرت آمیز** فراوان است .

اینک نمونه ای از قصاید اخلاقی و دینی شاعر :

به چشم نهان بین نهان جهان را

که چشم عیان بیند نهان را

نهان در جهان چیست آزاده مردم

نینی نهان را بیننی عیان را

جهان را به آهن نشایدش بستن

به زنجیر حکمت بیند این جهان را

دو چیز است بند جهان: علم و طاعت

اگرچه کساد است مر هر دو ان را

تنت کان و جان گوهر علم و طاعت

بدین هر دو بگمار تن را و جان را

بسان گمان بود روز جوانی

قراری نبوده است هرگز گمان را

شاعر بلند خیال نیک متوجه است که دانش باید بسته به کردار باشد . علم بی عمل فایده ندارد و مانند این است که کسی زرگر باشد و بر زرکار نکند یا جامه نداشته باشد و بخواهد آهار بزند ، علم بی عمل آهار بی جامه است و از آن سو عمل بی علم مانند درهم قلب است :

بی علم عمل چون درم قلب بود زود

رسوا شود و شوره برون آرد و زنگار

و آنکو نکند طاعت علمش نبود علم

زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار

جامه است مَثَل طاعت و آهار بر علم

چون جامه نباشد به چه کار آید آهار؟

تاریخ وفات ناصر خسرو را به سال ۴۸۱ هـ . ق. نوشته اند و تربت او

در دره **یمگان** ولایت **بدخشان** واقع است .

قطران تبریزی

از معروفترین سخن سرایان دوره سلجوقی یکی نیز ابو منصور قراتان تبریزی است . اغلب شعرا که تا کنون نام از آنها برده شد از خراسان یا حوالی آن ظهور کرده اند ولی قراتان تولد و شهرتش در **تبریز** بود و گویا مسافرت مهمی جز به نواحی آذربایجان نکرده است .

قراتان از قصیده سرایان درجه اول فارسی است و بیشتر طرز شعرای

خراسان را بکار برده ، اشعار او در زمان **دولت شاه** (مؤلف تذکرة الشعرا)

معروف بوده است .

قصایدش متین و جزیل است . در اشعار خود فنون لفظی تجنیس و
 ترصیع و ذوقافیتین بکار برده و قصاید مصنوع در تمثیل همین فنون ساخته
 است و نیز در وصف وقایع و فصول و مناظر استادی نشان داده است .
 برخی از گویندگان نامی او را ستوده اند . جامی گوید :

بود قطران نکته دانی سحر ساز . قطردای از کلك او دریای راز .
 یکی از بهترین چکامه های قطران قصیده ای است که در وصف
 زلزله تبریز که به سال ۴۳۴ ه . ق . اتفاق افتاد سروده و بعد به ستایش
 بونصر ممالان گریز زده است . اینک ایباتی از آن نقل می شود :

بود محال ترا داشتن امید ، محال

به عالمی که نماید هگرز بر یک حال

از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود

جهان بگردد لیکن نگردهش احوال

دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز

دگر شوی تو ولیکن همان بود مه و سال

محال باشد فال و محال باشد زجر

مدار بپهده مشغول دل به زجر و به فال

دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر

تن تو سخره آمال و نالد از آجال

عذاب یاد نیاری به روزگار نشاط

فراق یاد نیاری به روزگار وصال

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز

به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال

زنارو نوش همه خلق بود نوشا نوش

ز خاق و مال همه شهر بود مالا مال

دراو به کام دل خویش هر کسی مشغول

امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل

یکی به طاعت ایزد یکی به خدمت خلق

یکی به جستن نام و یکی به جستن مال

یکی به خواستن جام بر سماع غزل

یکی به تاختن یوز در شکار غزال

به کار خویش همی کرد هر کسی تدبیر

به مال خویش همی داشت هر کسی آمال

خدا به مردم تبریز برفکنند فنا

فلک به نعمت تبریز برگماشته زوال

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز

رمال گشت رماد و رماد گشت رمال

دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات

نمنده گشت بحار و رونده گشت جبال

بسا سرای که بامش همی بسود فلک

بسا درخت که شاخش همی بسود هلال

کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار

وز آن سرای نمانده کنون مگر اطلال

کسی که رسته شد از موی به گشته بود چوموی

کسی که جسته بُد از ناله گشته بود چونال

یکی نبود که گوید به دیگری که مموی
 یکی نبود که گوید به دیگری که منال
 کمال دور کناد ایزد از جمال جهان
 کجی رسد به جمالی کجا گرفت کمال...

وفات قطران را در ۴۶۵ ه. ق. نوشته‌اند ولی از قراین معلوم می‌شود که بعد از این تاریخ نیز مدتی زنده بوده است.

مسعود سعد

مسعود سعد سلمان که از شاعران بنام دوره غزنوی و سلجوقی بشمار است، اصلش از همدان بود ولی تولدش در لاهور هندوستان در حدود سال ۴۴۰ ه. ق. اتفاق افتاد و اجدادش اهل ادب بوده‌اند.

مسعود در هند املاک و عقار داشت، وی از ایام جوانی به سلاطین غزنوی انتساب پیدا کرد و این در زمان شاهی سلطان ابراهیم بن مسعود پانزدهمین پادشاه غزنوی (۴۵۱-۴۹۲ ه. ق.) بود.

بعد از آنکه سلطان ابراهیم غزنوی پسر خود محمود ملقب به سیف‌الدوله را در سال ۴۶۹ ه. ق. به حکومت هندوستان تعیین نمود، مسعود سعد به جرگه ملازمان او درآمد. ولی سیف‌الدوله بعد از چند سال حکومت در هندوستان مورد سوء ظن واقع گردید و سلطان فرمان داد او را با عده‌ای از ندیمان‌ش گرفتار کرده هر یک را به زندانی بردند. مسعود سعد را نیز که در این موقع تطاولی از طرف بعضی از بدنامان و حسودان نسبت به املاک او شده بود و او برای شکایت به غزنین آمده بود به سعایت دشمنان و حسودان توقیف کردند و او را هفت سال در قلعه‌های دهک و سو و سه سال در قلعه نای مجبوس نمودند، چنانکه

خود گوید :

هفت سالم بکوفت سو و دهک
 پس از آنم سه سال قلعه نای
 پس از ده سال حبس شرح حال خود را در قصیده‌ای که به سلطان
 ابراهیم فرستاده چنین بیان می‌کند :

بزرگوار خدایا چو قرب ده سال است

که می بکاهد جان من از غم و تیمار

چرا ز دولت عالی تو بیچم روی

که بنده زاده این دولتیم به هفت تبار

نه سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد

به دست کرد به رنج این همه ضیاع و عقار

به من سپرد وز من بستند فرعونان

شدم به عجز و ضرورت ز خان و مان آوار

به حضرت آمدم انصاف خواه و دادطلب

خبر نداشتم از حکم ایزد دادار

همی ندانم خود را گناهی و جرمی

مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار .

از همین ابیات و نظایر آن چنین بدست می‌آید که علت عمده زندانی شدن مسعود همانا بدخواهی دشمنان و ستم حسودان و فرومایگان بوده است چنانکه سلطان ابراهیم پادشاه دهن بین و لاجوج و سرسخت را نسبت به شاعر بدگمان کردند و او مایه رنج و شکنجه سالیان درازی را برای مردی آزاده طبع مانند مسعود سعد سلمان فراهم آورد. تا اینکه پس از ده سال زندانی و اسارت سلطان ابراهیم او را به شفاعت عمیدالملک

ابوالقاسم خاص از حبس آزاد کرد و او به موطن خود برگشت و بدنیا ع
و عقار خود پرداخت .

بسی نگذشت که شاعر بدبخت به مناسبت مغضوب شدن بونصر
پارسی که با شاعر پیوستگی داشت، نیز به حکم آزادی و استقلال نفس
خود شبی به حکم سلطان مسعود پسر سلطان ابراهیم دو باره گرفتار
و در قلعه مرنج محبوس گردید و همگی هشت سال در این حبس بماند تا
در سال ۵۰۰ ه . ق . به شفاعت ثقة الملك طاهر علی مشکان وزیر سلطان
مسعود که در مدح او قصاید دارد آزاد شد و مدتی او را به کتابداری
سلطنتی برگماشتند .

بدین ترتیب مسعود سعد هجده سال از بهترین سالهای عمر خود
را در زندان بسربرد و بعد از آزادی از حبس دوم دیگر فرسوده و پریشان
و شکسته و پیر شده بود و با اینکه باز طرف توجه شاهان غزنوی مانند
ملك ارسلان و بهرامشاه بود از خدمت دولتی کناره جست و باقی عمر را
به اعتزال گذرانید و این ابیات بیان حال این دوره انتباه است :

چون بدیدم به دیده تحقیق که جهان منزل فناست کنون
راد مردان نیک محضر را روی در برقع حیاست کنون
آسمان چون حریف نامنصف بر سر عشوه و عناست کنون
دلفکار است همچو دانه از آنک زیر این سبزه آسیاست کنون
طبع بیمار من ز بستر آز شکر یزدان درست خاست کنون
در عقاقیر خائنه توبه نوشداروی صدق خواست کنون
آن زبانی که مدح شاهان گفت مادح حضرت خداست کنون

مدتی مدحت شهبان کردم نوبت خدمت و دعاست کنون
مسعود همچنانکه در میدان نظم شهبسوار بوده در نثر هم مهارت
داشته است چنانکه خود گوید :

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست

مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست .

وصف طبیعت یا معشوق یا شراب در شعر مسعود نسبت به شاعران
خراسان کمتر است با این همه تغزلهای نادر شیرین دارد مانند این
ابیات :

يك شب از نوبهار وقت سحر باد بر باغ کرد راهگذر
غنچه گل پیام داد به می گفت من آمدم به باغ اندر
خیمهها ساختم ز بیرم چین فرش کردم ز دیبه ششتر
نز عمارى من آمدم بیرون نه بدیده است روی من مادر
نگشادم نقاب سبز از روی نمودم به کس رخ احمر
باد بر من دمید مشک و عبیر ابر بر من فشاند در و گهر .

قصیدههای شکوایی مسعود غالباً از راه دادخواهی خطاب به شاهان
غزنوی است ، و از پس شکوی ستایشی از سلطان کرده سپس به موضوع
پرداخته است ؛ ولی می توان گفت شاعر با وجود احتیاج شدیدی که برای
رهایی از زندان به حضرت سلطان داشته باز در مدح تا حدی راه اعتدال
پیموده و اصلاً به حکم فطرت ، مردی متین و شجاع و دارای عزت نفس
بوده و گدا طبعی نداشته است .

اینک مثالی از سخنان غم انگیز شاعر :

تا کی دل خسته در گمان بندم جرمی که کنم به این و آن بندم

بدها که به من همی رسد از من
افتاده خشم چرا هوس چندین
وین لاشه خر ضعیف بد ره را
این سستی بخت پیر هر ساعت
چند از پی وصل در فراق اقم
وین دیده پرستاره را هر شب
وز عجز دوگوش تا سپیده دم
هرگز نبرد هوای مقصودم
چون اشک ز دیده بر دو رخ بارم
خونی که ز سرخ لاله بگشایم
از کالبد تن استخوان ماند
از ضعف چنان شدم که گر خواهم
یک تیر نماند و چون کمان گشتم
در قصیده ذیل در باره پشیمانی از کرده و گفته خویش و عتاب به
چرخ کج رفتار و بیگناهی و وحشت زندان سخن گفته است :

از کرده خویشان پشیمانم
کارم همه بخت بد بیچاند
این چرخ بکام من نمی گردد
در دانش تیز هوش برجیسم
که خسته آفت لهاوورم
تا زادهام ای شگفت محبوسم
چون پیرهن عمل بیوشیدم
جز توبه ره دگر نمی دانم
در کام زبان همی چه پیچانم
بر خیره سخن همی چه گردانم
در جنبش کند سیر کیوانم
که بسته تهمت خراسانم
تا مرگ مگر که وقف زندانم
بگرفت قضای بد گریبانم

بر مغز من ای سپهر هر ساعت
در خون چه کشی تنم نه زوینم
حمله چه کنی که کند شمشیرم
والله که چو گرگ یوسفم والله
گر هرگز ذره ای کثری باشد
بر بیهوده باز مبتلا گشتم
بر کند سپهر باز بنیادم
در بند ز شخص روح می کاهم
بیهوش نیم و چو بیهوشان باشم
چون سایه شدم ضعیف و زمخت
اندر زندان چو خویشان بینم
گوری است سیاه رنگ دهلیم
که انده جان به یأس بگسارم
تن سخت ضعیف و دل قوی بینم
از قصه خویش اندکی گفتم
پیوسته چو ابر و شمع می گریم
فریاد رسیدم ای مسلمانان

وفات مسعود سعد ظاهراً در سال ۵۱۵ ه. ق. اتفاق افتاد و در آن
حین در حدود ۷۵ سال داشت. شاعر بزرگ پس از عمری پرملال و
دردناک از این جهان رفت ولی نیکی نام و نفوذ کلام او بماند چنانکه
خود گفت :

چندین چه زنی که من نه سندانم
در تف چه بری دلم نه پیکانم
پویه چه دهی که تنگ میدانم
بر خیره همی نهند بهتانم
در من ، نه ز پشت سعد سلمانم
آورد قضا به سمج ویرانم
بشکست زمانه باز پیمانم
از دیده ز اشک مغز می رانم
صرعی نیم و به صرعیان مانم
از سایه خویشان هراسانم
تنها گویی که در بیابانم
خوکی است کریه روی دزبانم
که آتش دل به اشک بنشانم
امید به لطف و صنع یزدانم
گرچه سخن است بس فراوانم
وین بیت چو جزو مدح می خوانم
از بهر خدای اگر مسلمانم .

فهرست حال من همه تا رنج و بند بود
 از رنج ماند عبرت و از بند پند ماند
 لیکن به شکر گویم کز طبع پاک من
 چندین هزار بیت بدیع بلند ماند .

عمر خیام

ابوالفتح عمر بن ابراهیم که از بزرگان شعرا و دانشمندان ایران است نیز در دوره سلجوقی ظهور کرد و زادگاهش نیشابور بود.
 از شرح احوال خیام معلوم می‌شود که بلاد خراسان مانند طوس و بخارا و مرو را دیده و حتی به بغداد رفته و به روایتی زیارت حج نیز بجای آورده است .
 خیام در عصر خود از محترمین و اجله فضلا معدود بود و با علمای درجه اول مانند غزالی ، و با سلاطین و رجال دربار سلجوقی مانند ملکشاه و خواجه نظام‌الملک مراوده داشت و در مجالس سلطانی و محافل علمی و ادبی دارای مقام و مورد توجه و احترام بود .
 این شاعر حکیم در اغلب علوم عصر خود مخصوصاً نجوم و پزشکی و حکمت مهارت داشت چنانکه یکی از بزرگان منجمین که ملکشاه آنان را به اصلاح تقویم برگماشت او بود ؛ و نیز سنجر پسر ملکشاه را که مرض آبله داشت معالجه کرد و در حکمت و علوم با مشاهیر عصر خود مانند حجة الاسلام غزالی که ذکر او بیاید مباحثه می‌کرد .
 شهرت عمده خیام به واسطه رباعیهای اوست که گویا آنها را در اوقاتی که از حساب نجوم واز تدقیق مسائل طب و تحقیق غوامض حکمت

خسته و پریشان می‌شد برای تفریح خاطر و تخفیف تأثرات خود می‌سرود و افکار بزرگ در این رباعیهای ساده و شیرین به زبان و بیان می‌آورد .
 رباعی گویان مانند شهید بلخی و ابوشکور بلخی و رودکی و ابوسعید و دیگران قبل از خیام بوده‌اند و حتی مضامینی هم شبیه به مضامین خیام ساخته‌اند چنانکه این رباعی را به شهید بلخی نسبت داده‌اند :

دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس دیدم جغدی نشسته بر جای خروس
 گفتم چه خبرداری از این ویرانه گفتا خبر این است که افسوس افسوس
 ولی رباعیات خیام شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد و اغلب آنها در عبارات قصار معانی بسیار را حاوی می‌باشد و گویا آنگاه که استاد از حل مسائل عالم به طریق عقل و برهان و امی‌ماند لاجرم به جریان احساسات خود راه داده و بهت و حیرت و تأثر و رقت و تحولات فکرت خود را در زبان شعر جلوه می‌داد و در فضای پهناور و بیکران اندیشه و خرد بر بال و پر شعر و خیال، پریدن می‌خواست است .

رباعیات خیام از حیث شمار کم و از نظر عبارت ساده و موجز ولی از لحاظ معنی نغز و جالب است و در واقع عقاید لطیف و حکیمانه را در قالب دو بیت‌های شیوای مؤثری بیان کرده است .

بررسی دقیق رباعیها نشان می‌دهد که قلب شاعر حکیم‌ها از چند چیز سخت متأثر بوده و می‌سوخته است . وی عمری از پی چاره آن دردهای بی‌دوا می‌گشته و چون چاره‌ای که دردها تسکین دهد پیدا نمی‌کرده بناچار در آن فشار درونی ، محض آرامش ضمیر به زیر بال شعر پناه می‌برده است .

نخستین تأثر قلبی شاعر همانا از نادانی و بیخبری بشر است در

برابر راز آفرینش و معمای جهان . کسی ما را آگاه نکرد که از کجا آمده ایم و به کجا می‌رویم . این گیرودار زندگی چیست ؟ و کاروان بشر این بیراههٔ حیات را با این همه اندوه چرا می‌پیماید ؟

دوری که در آن آمدن و رفتن ماست

او را نه بدایت نه نهایت پیداست

کس می‌تزند دمی در این معنی راست

کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست ؟

ز آوردن من نبود گردون را سود

وز بردن من جاه و جلالش نفزود

وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود

کآوردن و بردن من از بهر چه بود

دومین اندوه شاعر که پیداست دلش از آن خون است این است که

چرا و چگونه درخت زندگانی آدمی تشکفته خشک شده به زمین می‌افتد ۱۹

تندرستی به بیماری و جوانی به پیری و زندگی به مرگ مبدل می‌گردد و

عزیزان جهان سرانجام مشتی خاک می‌شوند :

پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است

گردنده فلک نیز به کاری بوده است

زنهار قدم به خاک آهسته نهی

کآن مردماک چشم نکاری بوده است

هر سبزه که برکنار جویی رسته است

گویی ز لب فرشته خوبی رسته است

پا بر سر سبزه تا بخواری نهی

کآن سبزه ز خاک ماهرویی رسته است

ای چرخ فلک خرابی از کینهٔ توست

بیداد گری پیشهٔ دیرینهٔ توست

ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند

بس گوهر قیمتی که در سینهٔ توست

گویی بشر که اسیر حوادث است بازیچه‌ای بیش نیست که به دست

چرخ بازیگر چندی جست و خیز کرده نابود می‌گردد و همهٔ آرزوها

را با خود به زیر خاک می‌برد و کسی او را از این معمای آفرینش آگاه

نمی‌سازد :

از روی حقیقتی نه از روی مجاز ما لعبتکنیم و فلک لعبت باز

بازیچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم به صندوق عدم يك يك باز

جامی است که چرخ آفرین می‌زندش

صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش

وین کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف

می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

سومین تأثر سخنگوی نامی همانا شکایت است از ظاهر آرایبی و

فریب کاری و ریا و دورویی و بی حقیقتی برخی از پیشوایان دین ده بنظر ما
دم از تقوی و تقدس زده ، در باطن پی اغراض می گردند و مردمی را به
جای راهنمایی گمراه می کنند و در این باره رباعیهای مؤثر از او نقل
شده است .

پس از شکایت از گردش جهان و ذکر ناکامی و اندوه مردمان و
کوتاهی عمر انسان و یاد از ریا و سالوس روحانیان ، خیام تدبیری برای
ما اندیشیده و ما را در برابر این همه رنج و محنت ، شیوه زندگی می آموزد
و می گوید : اکنون که ما همه معروض ستمهای روزگار و بازیچه چرخ
غداریم و به گذشته و آینده دسترس نداریم و جهان را بر وفق مرام خود
تابع نظام و حوادث را فرمانبر و رام نمی توانیم بکنیم پس چه بهتر بکوشیم
تا آنجا که توانیم غم گذشته و اندوه آینده را کم خوریم و دم را غنیمت
شمریم و خوش باشیم و تا فرصت از دست نرفته است کام دل از زندگی که چند
سال بیش نیست بستانیم و برخیزیم و به کار و زندگی بپردازیم و بزبون حوادث
نگردیم و هر دم قدر عمر را بدانیم و از عهده تکالیف آن بر آییم . اینک
چند رباعی در اینگونه مضامین :

روزی که گذشته است ازو یاد مکن

فردا که نیامده است فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن



در خواب بدم مرا خردمندی گفت

کز خواب کسی را گل شادی نشکفت

کاری چه کنی که با اجل گردد جفت

برخیز که زیر خاک می باید خفت



برخیز و مخور غم جهان گذران خوش باش و دمی بشادمانی گذران

در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت به تو خود نیامدی از دگران



امروز ترا دسترس فردا نیست و اندیشه فردات بجز سودا نیست

ضایع مکن این دم اردلت شیدانیست کین باقی عمر را بها پیدا نیست

رباعیات خیام تقریباً به تمام السنه مشهور دنیا ترجمه شده و نامش

در اطراف و اکناف عالم معروف است . وفات خیام به قول معاصر او

عروضی سمرقندی چند سال قبل از ۵۳۰ ه . ق . اتفاق افتاد و بنا به

تحقیق مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، خیام در ۵۱۷ ه . ق . در گذشته ، و

از قراین معلوم می شود که عمر درازی داشته است .

امیر معزی

محمد بن عبدالملک برهانی متخلص به معزی ظاهراً در نیشابور

متولد شده . پدرش عبدالملک برهانی شاعر دربار البارسلان بود و

در اوایل سلطنت ملک شاه بن البارسلان در موقع مسافرت در قزوین

وفات یافت . برهانی چون مرگ خود را نزدیک دید قطعه ای در سفارش

پسر خود محمد ساخته پیش ملک شاه فرستاد که بیت زیر از آن قطعه

است :

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق او را به خدا و به خداوند سپردم

محمد گرچه در دربار ملک شاه بود ولی در اوایل تقرب نداشت

تا اینکه به وساطت امیرعلی فرامرزکه ازخویشان سلطان بود به حضور وی نایل آمد. گویند روزی سلطان به عزم دیدن هلال رمضان بیرون رفت و ماه را پیش از دیگران دید و معزی که در این موقع حاضر بود این رباعی را بالبداهه گفت:

ای ماه چو ابروان یاری گویی یا نی چو کمان شهر یاری گویی
نعلی زده از زرّ عیاری گویی در گوش سپهر گوشواری گویی
سلطان را این رباعی خوش آمد و از راه انعام اسبی به شاعر بخشید و او باز این رباعی را گفت:

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاک مرا بر زبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه از من بشنید چون باد یکی مرکب خاصم بخشید
سلطان براو احسانها کرد و به رتبه اش افزود و فرمان داد تا او را امیر معزی بخوانند که منسوب به خود سلطان باشد زیرا وی لقب معزالدنیا والدین داشت. پس از این واقعه معزی شهرتی بسزا یافت و از مقربان گردید و جاه و جلال پیدا کرد.

به سال ۴۸۵ سلطان ملکشاه درگذشت و بعد از او معزی امیرالشعرای سلطان سنجر شد و در عهد او نیز صاحب ثروت و خدم و حشم گشت و حتی بنا به روایتی از طرف سنجر به رسالت به روم رفت.

دیوان معزی بالغ بر نوزده هزار بیت دارد، و مرکب است از غزلیات و قطعات و رباعیات. شیوه شعر معزی از آن شاعران متقدم خراسان فرقی محسوس ندارد و در واقع سبک آنان را پیروی کرده است و قصاید او خواه از حیث موضوع و خواه از حیث الفاظ قصاید فرخی و عنصری را بخاطر می آورد.

شعر معزی با اینکه در اساس متوجه به مدیحه سرایی است ولی از بعض موضوعهای دیگر بکلی غاری نیست، مثلاً قصیده معروف با مطلع:

شغل دولت بی خطر شد کار ملت باخطر

تا تهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر
در مرثیه ملکشاه و وزیر او خواجه نظام الملک است، که هر دو در یک سال از دنیا رفتند و آن را می توان در ردیف اول اشعار سوگواری فارسی شمرد. و نیز معزی ابیاتی نغز و مؤثر نزدیک به مضامین عربی و سبک منوچهری ساخته و شاید خواسته ویرانی و اندوه و پریشانی را که در آن قرون از تاخت و تاز بیگانگان به ایران روی آورده بود در نظر خواننده مجسم بدارد و گویی قلب شاعر از آن وقایع متأثر شده و اینگونه شکوه کرده است:

ای ساربان منزل مکن، جز در دیار یار من

تا یک زمان زاری کنم، بر ربیع و اطلال و دمن
ربع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم

اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی

وز قد آن سرو سپی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی

بر جای چنگک و نای و نی آواز زاغ است و زغن
آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان

شد گرگ و روبه را مکان شد کوفه کرکس را وطن

ابر است برجای قمر زهر است بر جای شکر
 سنگ است برجای گهر خارا است برجای سمن
 آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
 جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن
 کاخی که دیدم چون ارم خرم تر از روی صنم
 دیوار او بینم بجم مانده پشت شمن
 تمثالهای بلعجب چاک آوریده بی سبب
 گویی دریدند ای عجب بر تن زحسرت پیرهن
 زینسان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون

دیوار کی گردد کنون گرد دیوار یار من
 گذشته از مزیتهایی که شعر معزی بدان ممتاز است ، اشارات
 تاریخی فراوان نیز در قصاید او آمده است و بسیاری از وقایع قسمتی
 از عصر سلجوقی را که بین ۴۶۵ یعنی سال جلوس ملکشاه تا حدود ۵۲۰
 ه. ق. پیش آمد (که گویا مرگ شاعر در آن موقع اتفاق افتاده) از آن
 قصاید توان دریافت ، و از خواص اخلاق و جنگها و صلحهای ملکشاه و
 سلطان سنجر و اخبار بستگان و ندیمان و وزیران آنان مانند خواجه
 نظام الملک و فرزندان او و دیگران اطلاع حاصل توان کرد .

پایان زندگانی شاعر بطور شگفت انگیزی صورت یافت ؛ یعنی
 روزی که گویا از روزهای دهه اول قرن ششم بوده موقعی که سنجر نشانه
 می زده است تیرش خطا رفت و از بد حادثه به معزی اصابت نمود و او را
 سخت زخم دار ساخت گرچه بی فاصله بدان زخم نمرد ، ولی مدتی از تأثیر
 آن دردمند بود تا در حوالی سال ۵۲۰ ه. ق. جان به جان آفرین سپرد .

دراینکه با آن زخم فوری کشته نشد خود گوید :
 ممت خدای را که به تیر خدایگان
 من بنده بیگنه نشدم کشته رایگان
 ممت خدای را که به جانم نکرد قصد
 تیری که شه بقصد نینداخت از کمان .

معاصر نامی معزی یعنی حکیم سنایی در مرثیه شاعر اشعاری
 ساخته و گفته است :

تا چند معزای معزی که خدایش
 ز اینجا به فلک برد و قبای ملکی داد
 چون تیر فلک بود قرینش به ره آورد
 بیگان ملک برد و به تیر فلکی داد .
 از این شعر سنایی چنین بدست می آید که شاعر سرانجام به تیر
 سلطان در گذشته است .

فخرالدین گرگانی

فخرالدین اسعد گرگانی از شاعران نامی قرن پنجم بود و از
 سلجوقیان به دربار سلطان ابوطالب طغرل بیک (۴۲۹ - ۴۵۵ ه. ق.)
 انتساب داشته و او را در مقدمه ویس و رامین ستوده و گفته است :

ابوطالب شهنشاه معظم خداوند خداوندان عالم
 ملک طغرل بیک آن خورشید همّت به هر کس زو رسیده عز و نعمت
 شهرت فخرالدین به واسطه داستان ویس و رامین است که از زبان
 بهار ، اقتباس کرده و به نظم کشیده است .

ویس و رامین نیز مانند خسرو و شیرین نظامی یک داستان ایرانی

است و با هم مشابهت‌هایی دارند مگر اینکه در خسرو و شیرین نفعه عفت و صبغه حرمت بیشتر است. نظم و ویس و رامین در حدود سنه ۴۴۶ ه. ق. یا دیرتر حصول یافت. غیر از ویس و رامین اشعار زیادی از استاد باقی نمانده است.

شیوه فخرالدین بسیار ساده و شیرین و روان است. اینک ایاتی از آغاز این مثنوی که در نعت پروردگار است و مطالعه آن شعر نظامی را بخاطر می‌آورد نقل می‌شود:

سپاس و آفرین آن پادشا را
بدو زیباست ملك و پادشاهی
خدای پاك و بی‌همتا و بی‌یار
نه بتواند مر او را چشم دیدن
نه نیز اضداد بپذیرد نه جوهر
نشاید وصف او گفتن که چون است
به وصفش چند گفتن هم نه زیباست
به وصفش هم نشاید گفت کی بود
همین مقدمه که تا آخر خوانده شود می‌نمایاند که وی از علوم دینی و حکمی بی‌نیصیب نبوده است.

در ایات ذیل از حرکت طغرل از اصفهان و ماندن ابوالفتح مظفر و خود شاعر در آنجا و تحریک این امیر او را برای نظم ویس و رامین اینگونه سخن می‌گوید:

خداوند جهان سلطان اعظم
مرا اندر صفاهان بود کاری
برون رفت از صفاهان شاد و خرم
در آن کارم همی شد روزگاری

شدمزی تاج دولت خواجه ابوالفتح
پس آنکه گفت با ما این زهستان
مرا يك روز گفت ان قبله دین
که می‌گویند چیزی سخت نیکوست
که بادش جاودان در کارها فتح
همی باش و مکن عزم کهستان
چه گوئی در حدیث ویس و رامین
در این کشور همدکس داردش دوست
زگرد آورده شش مرد داناست
بگفتم کان حدیث سخت زیباست
ولیکن پهلوی باشد زبانش

شاعر این داستان نیز مطابق سبک استاد فردوسی و حکیم نظامی گاهی در شرح اشعارش وقایع چند سخن عبرت‌آمیز می‌گوید، نهایت اینگونه سخنان در ویس و رامین بسیار کم است. در شرح زادن ویس گوید:

جهان رارنگ و شکل بیشمار است
خرد را بآفرینش کارزار است
زمانه بندها داند نهادن
که بتواند خرد آن را گشادن
درنامه موبد به شهر و گوید:
اگر مانده است لختی زندگانی
گذاریمش به ناز و شادمانی
جهان از دست ما آسوده باشد
ز پرخاش ستم پالوده باشد
چو گیتی را باسانی توان خورد
چه باید با همه کس دشمنی کرد
درنامه رامین به مادر گوید:

جهان را کارها چونین شگفت است
خنک آن کس کز او عبرت گرفته است
نماید چند بازی بلمجب وار
پس آنکه نه طرب ماند نه تیمار
نگر تا از بلای او تنالی
که گر نالی ز ناله بر محالی
نگر تا از هوای او ننازی
که گر نازی ز نازش بر مجازی
وفات فخرالدین اسعد بعد از سال ۴۶۶ ه. ق. اتفاق افتاده است.

انوری

اوحدالدین محمد انوری در قریه بدنه از ولایت ابیورد به جنب مهنه دشت خاوران خراسان توکد یافت و بدین مناسبت دراویل، تخلص خاوری داشت و بعد متخلص به انوری گردید :

دادند مهتران لقب انوری و لیک

چرخم همی چه خواند خاقان روزگار
عمده ترقی او دردوره سلطنت سلطان سنجر بود و بنا به قولی، اول قصیده‌ای که سبب تقرب او در دربار این سلطان شد مدیحه‌ای است که به مطلع ذیل شروع می‌شود :

گردل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد

به سال ۵۴۲ ه. ق. که سلطان سنجر بار دوم حمله به خوارزم کرد تا آتش عصیان خوارزمشاه را برطرف سازد انوری را با خود همراه برد . سنجر قصبه هزار اسب را در این سامان محاصره کرد و انوری رباعی ذیل را خطاب به سنجر بسرود و آن را به تیری نوشته به سوی لشکرگاه انسر پرش دادند :

ای شاه همه ملک زمین حسب تراست

وز دولت اقبال جهان کسب تراست

امروز به یک حمله هزار اسب بگیر

فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست

در سال ۵۴۸ ه. ق. که ترکان غز سربه‌طغیان برافراشتند و سلطان

سنجر را مغلوب و گرفتار ، و بلاد خراسان را تار و مار کردند ، انوری نیز مانند عدّه زیادی از فضلالی عصر دچار خوف و پریشانی شد و فجایع

اعمال مهاجمین را به چشم خویش دید و بدشواری جانی بدر برد و سالها بعد از این واقعه خونین زندگی کرد و با دربار شاهان و امرای سلجوقی مانند امرای بلخ و طغرل بن ارسلان در ارتباط باقی ماند و در اغلب شهرهای خراسان مسافرت می‌کرد و مدتی در بلخ اقامت داشت و به مناسبت هجویه‌ای که بر ضد مردم بلخ توسط فتوحی شاعر سروده شده بود و نسبت آن را به انوری می‌دادند معروض تحقیر عوام گردید و زحمت‌ها دید، چنانکه تأثرات او را از این پیش آمد در قصیده :

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری

وز نفاق تیرو قصد ماه و کید مشتری ...

توان دید .

انوری را می‌توان بزرگترین قصیده سرای ایران نامید . بدیهی است که پیش از او استادان بزرگ در این فن مانند عنصری و فرخی و امثال آنان بودند و مبنای قصیده را آنان نهادند و در فصاحت به پایه بلند رسیدند و سخن فارسی وسعت و نضج پیدا کرد و برای استعمال سخنگویی مانند انوری بهتر آماده گردید . وی از کسانی بود که در زبان فارسی و لغت عربی ممارست تام داشت و شعرش تنها اثر قریحه نبود ؛ و هم در علوم حکمت و ریاضی و نجوم ماهر بود .

پس می‌توان گفت که در شعر انوری قصیده ، هم از حیث فصاحت لفظ و عبارت و ترکیب و هم از حیث پختگی و دقت معنی به کمال خود رسید . تغزل از قبیل تشبیب و وصف و تعشق در آغاز قصاید انوری بسیار نادر است و ابیات ذیل از آن نادرهاست :

باغ سرمایه دگر دارد کان شد از بس که سیم وزر دارد

هیچ طفلی رسیده نیست در او
می‌نماید که از رسیدن عید
طبع بر کارگاه شاخ نگر
گل رعنا به یاد نرگس مست
گر ز بیجاده تاج دارد گل
برای نمایانیدن شیوهٔ او اییاتی به‌طریق ذیل از قصیدهٔ معروف او
نقل می‌شود :

باز این چه جوانی و جمال است جهان را
وین حال که نوگشت زمین را و زمان را
مقدار شب از روز فزون بود و بدل گشت
ناقص همه این را شد و کامل همدآن را
هم جمره بر آورد فرو برده نفس را
هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را
در باغ چمن ضامن گل گشت ز بلبل
آن روز که آوازه فگندند خزان را
اکنون چمن باغ گرفتار تقاضاست
آری بدل خصم بگیرند ضمان را
آهو به سر سبزه مگر نافه بینداخت
کز خاک چمن آب بشد عنبر و بان را
گر خام نبسته است صبا رنگ ریاحین
ازعکس چرا رنگ دهد آب روان را

ژاله سپر برف ببرد از کتف کوه
چون رستم نیشان به‌خم آورد کمان را
از غایت تری که هوا راست عجب نیست
گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
گر نایژهٔ ابر نشد پاک بریده
چون هیچ عنان باز نیچد سیلان را
ور ابر نه در دایگی طفل شکوفه است
یازان سوی او از چه گشاده است دهان را
ور لاله نورسته نه افروخته شمعی است
روشن زچه دارد همه اطراف مکان را
وی رمح بهار است که در معرکه کرده است
از خون دل دشمن شه لعل سنان را
شاهی که چو کردند قران بیلک و دستش
البته کمان خم ندهد حکم قران را
گر نور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم
بر قبضه شمشیر نشاندی دبران را
هر قطعهٔ او را شهرتی بسزاست ، خاصه قطعاتی که به نظر اخلاقی
سروده است ، اینک چندی از آن نقل می‌شود :

چهار چیز شد آیین مردم هنری
که مردم هنری زین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بود
به نیکنامی آن را بیخشی و بخوری

دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری
 که دوست آینه باشد چو اندر او نگری
 سدیدگر آنکه زبان را به گاه گفتن زشت
 نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری
 چهارم آنکه کسی کو به جای تو بد کرد
 چو عذر خواهد نام گناه از او نبری



آلوده منت کسان کم شو
 ای نفس ، به رسته فناءت شو
 تا بتوانی حذر کن از منت
 در عالم نن چه می کنی هستی
 شک نیست که هر که چیزکی دارد
 لیکن چو کسی بود که نستاند
 چندانکه مرّوت است در دادن
 تا یکشبه در وثاق تو نان است
 کاینجا همه چیز نیک ارزان است
 کاین منت خلاق کاهش جان است
 چون مرجع تو به عالم جان است
 و آن را بدهد طریق احسان است
 احسان آن است و بس نه آسان است
 در ناستدن هزار چندان است



خواهی که بهین کار جهان کار تو باشد
 زین هردو یکی کار کن از هر چه کنی بس
 یا فایده ده آنچه بدانی دگری را
 یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس



عادت کن از جهان سه فضیلت را
 زیرا که رستگار بدان گردی
 ای خواجه وقت مستی وهشیاری
 امید رستگاری اگر داری

با هیچکس نگشت خرد همره
 کان هر سه را نکرد خریداری
 در هیچ دین و کیش کسی نشنید
 هرگز از این سه مرتبه بیزاری
 دانی که چیست آن؟ بشنو از من
 رادی و راستی و کم آزاری



من توانم که نگویم بدکس در همه عمر
 نتوانم که نگویند مرا بد دگران

گر جهان جمله به بدگفتن من بر خیزند

من و این کنج و به عبرت به جهان در، نگران

جز نکوبی نکنم با همه گر دست دهد

که بر انگشت بیچند بدم بیخبران

نفس من بر تر از آن است که مجروح شود

خاصه از گپ زدن بیهده بی بصران

در تاریخ وفات انوری اختلاف است ، احتمالاً در حدود ۵۸۳

ه. ق. وفات یافته است.

ازرقی

ابوبکر زین الدین ازرقی هروی پسر همان اسماعیل و راق است
 که فردوسی در موقوع فرار چندی در خانه آن مرد در هرات اختفا جسته
 بود . ازرقی منسوب بود به شمس الدوله طغان شاه پسر البارسلان حاکم
 هرات ؛ و این شاهزاده سلجوقی را در قصاید خود مدح کرد و در حضرت
 او ترقی یافت و به اوج عزت رسید . دیوان اشعار دارد و گویا حکایت
 معروف سندباد نامه یا قسمتی از آن را به نظم کشیده است . در میان اشعارش
 قصاید و قطعات خوب توان پیدا کرد ولی خالی از تشبیهات غریب و

تکلفات نیست و در مبالغه و اغراق درحق ممدوح ، زبردست بود و در تشبیهات و کنایات و توصیف و تعریف ، گوی سخنگویی را بر بود ، برای مثال از سخن پردازی او اینک ابیات ذیل از قصیده خوبی که در وصف عمارت و باغ طغان شاه ساخته و در آن داد هنر وصف را داده ، نقل می‌شود :

به فال همایون و فرخنده اختر
 به بخت موقی و سعد موقر
 به وقتی که هست اندر او فال خوبی
 به روزی که هست اندر او سعد اکبر
 به بزم نو اندر سرای نو آمد
 خداوند فرزانه شاه مظفر
 سخی شمس دولت‌گزین کهن ملت
 ملک بوالفوارس طغان شاه صفدر
 به باغی خرامید خسرو که او را
 بهار و بهشت است مولا و چاکر
 چمنهای او را ز نزهت ریاحین
 روشهای او را ز خوبی صنوبر
 به گاه بهار اندرو روی لاله
 به وقت خزان اندرو چشم عبهر
 درختانش از عود و برگ از زمرد
 نباتش ز مینا و خاکش ز عنبر

یکی برکه ژرف در صحن بستان
 چو جان خردمند و طبع سخنور
 نهادش نه دریا و کوثر و لیکن
 به ژرفی چو دریا به پاکی چو کوثر
 ز پاکی چو جان و ز خوبی چو دانش
 ز صفوت هوا و ز لطافت چو آذر
 دوان اندرو ماهی سیم سیم
 چو ماه نو اندر سپهر منور
 به یک سوی این باغ خرم سرایی
 پر از صقه و کاخ و ایوان و منظر
 نگویم که عین بهشت است لیکن
 بهشت است اندر سرای مکدر
 ز بس نغزکاری چو باغ سلیمان
 ز بس استواری چو سد سکندر
 تصاویر او دهشت طبع مانی
 تماثیل او حسرت جان آزر
 همه سایه و صورت و شخص و ایوان
 در آن برکه لاجوردین مصور
 تو گویی مگر جام کیخسروستی
 منقش درو شکل هر هفت کشور
 بنا به حکایت نظامی عروضی در چهار مقاله ، روزی طغان شاه نرد
 می‌باخت ، دوشش خواست و دویک درآمد و از این طالع خشمگین شد .

در این مورد ازرقی این رباعی گفت :

گرشاه دوشش خواست دویك زخم افتاد

تا ظن نبری كه كعبتین داد نداد

آن زخم كه كرد رأی شاهنشاه یاد

در حضرت شاه روی بر خاك نهاد

سال وفات ازرقی درست معلوم نیست ، گویا در هر صورت قبل از

۴۶۵ هـ . ق. اتفاق افتاده باشد .

ادیب صابر

شهاب الدین صابربن اسماعیل را از ترمذ شمال خراسان نوشته اند.

پدرش ادیب اسماعیل نام داشت . گویا در موقع رزمجویی سنجر با

اتسز خوارزمشاه برای کسب اطلاع از مقاصد دشمن ، از طرف سنجر به

نزدیکی اتسز فرستاده شده بود .

صابر تغزل و غزل را شیرین و موزون سروده است بطوری که

این فن ، او را در میان بعضی از معاصرین خویش امتیازی می بخشد. از عشق

شوریده وار سخن می راند و از اشعارش پیداست که دوستدار عشرت و

نشاط و دم غنیمت شماری بوده است . با شعرای مشهور آن زمان مانند :

رشید و طواط ، خاقانی ، عروضی ، سنایی ، انوری و دیگران مناسبات

داشت و با بعضی مانند رشید مشاعره می کرد . با وجود عاشق پیشگی از

اندیشه آخرت فارغ نبود و گذران بودن جهان و عجز و بیچارگی مردمان

را بیاد می آورد . از مرگ که حساب آخرین به دست اوست یاد می کند

و می گوید :

جور ازین برکشیده ایوان است که در او مشتری و کیوان است

گرچه گه سعد و گاه نحس دهد

زوجه نالی که چون تو مجبور است

نایب پرده های اسرار است

دور او هرچه کرد و هرچه کند

جان که جان آفرین به ما داده است

نزد برنا و پیر عاریت است

زندگی را زوال در پیش است

مرگ چون موم نرم خواهد کرد

ای ترا خانه های آبادان

کار دنیات اگر فراهم شد

گفته اند اتسز را از کار صابر که گویا اخبار نهانی به سنجر می فرستاده

و نسبت بدو سوء قصد داشته است ، خبر شد و او را به کیفر این کردار در

جیحون غرق کرد (در میانه سالهای ۵۳۸-۵۴۲ هـ . ق.) .

رشید و طواط

رشیدالدین محمد بن عبدالجلیل بلخی ملقب به و طواط در بلخ

تولد یافت. وی از شعرای دربار خوارزمشاهیان بود و از شاهان این سلسله

اتسز و ارسلان و تکش را درك کرد و به مناسبت جلوس تکش در سال

۵۶۸ هـ . ق. رباعی زیر را ساخت :

جدت ورق زمانه از ظلم بهشت

ای بر تو قبای سلطنت آمده چست

عمده زمان شهرت این شاعر در دوره اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱

هـ . ق.) بود و در واقع منشی درباری او محسوب می شد و عمری بستگی

به او داشت ، چنانکه خودگوید :
سی سال شد که بنده به صف نعال در

بوده است مدح خوان و تو بر تخت مدح خواه
در موقع جنگ سلطان سنجر سلجوقی با اتسز و محاصره هزار -
اسب ، رشید رباعی انوری را که آن را به واسطه تیر به لشکرگاه اتسز
پرش داده بودند چنین جواب داد :
گر خصم تو ای شاه شود رستم گردد يك خر ز هزار اسب نتواند برد
بعد از فتح هزار اسب و شکست اتسز ، سنجر نخست به عزم تأدیب
رشید افتاد ، سپس وی را به شفاعت منتجب الدین بدیع ببخشد . وفات
رشید وطواط به سال ۵۷۳ هـ . ق . اتفاق افتاد .

اشعار رشید که در دیوانی جمع آمده غالباً عبارت است از
قصایدی که اکثر آنها در وصف جنگهای اتسز است و در آن میان اشعار
سنجیده و روان فراوان دارد ، ولی قسمتی از آنها متکلف و مصنوع است
و نظر شاعر در نظم غالباً به صنایع لفظی بوده است .

از قصاید مؤثر او یکی آن است که به مناسبت مسافرت از خوارزم
و دیدار مادر پیر و مشاهده حال زار و بی تابی او در موقع بازگشت
ساخته است . اینک ابیاتی از آن قصیده :

صدرا به فرّ تو که نهشتم به عمر خود

عرض کریم را به هوی در کف هوان
ز آنها نیّم که بر در هر کس کنم قرار

همچون سگان ز بهریکی پاره استخوان
گر مال نیست هست مرا فضل بیشتر

ور سیم نیست هست مرا علم بیکران

بل فضل به مرا که بسی درّ شهاوار
بل علم به مرا که بسی گنج شایگان
خواهم شدن چوتیر از اینجاسوی عراق
با قامتی ز بار عطای تو چون کمان
مسکین ضعیفه والدۀ گنده پیر من
بر خود همی پیچد از این غم چو خیزران
دارد سری گران ز دل و خاطری سبک
دارد دلی سبک ز غم و اندهی گران
جانش رسیده در کف تیمار من به لب
کارش رسیده از غم تیمار من به جان
چون تار ریسمان تن او شد نزار و من
بسته کجا شوم به یکی تار ریسمان
پوشیده رفت خواهم ازو کز گریستن
بر بندد اشک دیده او راه کاروان
یارب ، چگونه صبر کند در فراق من
آن طبع ناشکیبش و آن شخص ناتوان
شبهای تیره را ز بسی گفت خواهد او
یارب ، تو آن غریب مرا باز من رسان
حالی شگفت دیدهام امروز من ازو
والله که نیست هیچ خلاف اندرین میان
شد ناگهان ز عزم من آگاه وز جزع
خاشاک شد دو گوهر تابانش ناگهان

گر حق آن ضعیفه بیچاره نیستی

دردل مرا کجا بودی یاد خان و مان ؟

همو کتاب مشهوری به نام حدائق السحر در بدیع و صنایع شعری

تألیف کرده است که در نثر فارسی دوره سلجوقی از آن بحث خواهیم کرد.

ظهیر فاریابی

ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی در قصبه فاریاب

بلخ تولد یافت و از جوانی به شعر و ادب و تحصیل علوم پرداخت و

مخصوصاً در زبان عربی و در علم حکمت و نجوم کسب معرفت کرد .

خود گوید :

رکنهای سریر دانش من همچو ارکان عالم است چهار

تازی و پارسی و حکمت و شرع این دو اشعار دارم آن دو شعار

شعر من نیست زان بضاعتها که به یک جایگه شود پرگار

در بلاد ایران از نیشابور و مازندران و آذربایجان مسافرت

و سیاحت کرد و بسی از امرا و سلاطین زمان خود را ستود . از آن

جمله است حسام الدوله اردشیر از ملوک باوندی مازندران (۵۶۷-۵۶۷)

(۶۰۲ هـ . ق .) و طغان شاه حاکم نیشابور (۵۶۹ - ۵۸۱ هـ . ق .) و

محمد بن ایلدگن و قزل ارسلان و نصره الدین ابوبکر از اتابکان

آذربایجان .

از بعضی اشعارش چنین برمی آید که ظهیر در فشار ناداری می زیسته

ورنج سفروغم و اندوه حضر اورا می آزرده است .

ظهیر قصاید متین دارد که جمله در مدح است و گویا بر سر آن

بوده است که صنعت شعر انوری و خاقانی را که هر دو از معاصران وی

بودند مقابله نماید و الحق بعضی قصاید محکم و قطعات خوب و غزلهای

شیرین ساخته است . دیوان اشعارش مضبوط است . بعضی مانند

مجد همگر اورا با انوری برابر شمرده اند .

ظهیر در اواخر عمر از مدیحه گویی کناره جست و به سال ۵۹۸

هـ . ق . در تبریز در گذشت و در مقبره شعرا مدفون گشت .

جمال الدین اصفهانی

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی از معاصران خاقانی

و نظامی یعنی از گویندگان قرن ششم هجری است . تولدش در اصفهان

بود و اغلب روزگار عمر را در آنجا با زرگری و نقاشی و عاقبت با شاعری

بسر برد . سفری به سوی آذربایجان و به شهر گنجه کرد و گویا در گنجه

با نظامی ملاقات کرد ، چنانکه خود گفت :

چو شهر گنجه اندر کل آفاق ندیدستم حقیقت در جهان خاک

که رنگ خلد و بوی مشک دارد گلابش آب باشد زعفران خاک

ظاهراً مسافرتی نیز به مازندران کرده . از سوانح جسمانی او

اینکه درد چشم شدید پیدا نمود و چشمش جوش در آورد . چنانکه در

قطعه ای می گوید :

محروم مانده ام ز فواید به درد چشم

خود «الحریص محروم» در حق ماست راست

طفل بصر در آبله گشته است شیر خوار

صد بار بیش خورد تو گویی که ناشتاست

در خون من شد آبله و من ز ابلهی

بر دیده می نشانمش این خود چه تویاست !

همچنین وی لکنت زبان داشت ، چنانکه از این ابیات پیداست :

گویند کج زبانه کج باش گو زبان

چون هست درمعانی و در لفظ استوا

طرف کلاه خوبان خودکج نکوتر است

ابروی زلف دلبر کج بهتر و دوتا

جمال الدین ، اصفهان را هم مدح می کرد و هم قدح ، ولی در مقابل تعریض دیگران مانند مجیرالدین نسبت به اصفهان و مردم آن بس زود رنج بود و سخت دفاع می کرد .

قصاید جمال الدین ، جمله در مدح شاهان و امیران و قضات و دانشمندان و فقیهان است . وی گرچه فنون تشبیه و نغزکاری قدما را کار بسته ولی سخن را ساده تر گفته است ، یعنی در قرائت شعر او که در خودی خود فصیح است مانند اشعار خاقانی یا انوری احتیاج به فکر زیاد نمی افتد و معمایی در کار نیست . قصایدش را معمولاً بدون تغزل و تشبیب بی درنگ بامدح ممدوح شروع می کند و **وصف طبیعت** هم در آن نادر است . این چند بیت مثالی از آن نوادر است که سبک و لحن متقدمان در آن پیداست :

اینک اینک نو بهار آورد بیرون لشکری

هر یکی چون نوعروسی در دگرگون زیوری

گر تماشا می کنی برخیز کاندرا باغ هست

باد چون مشاطه ای و باغ چون لعبتگری

ازهر آن جانب که روی آرد زبس نقش بدیع

جبرئیل آنجا بگسترده است گویی شهپری

لعبتان باغ پنداری ز فردوس آمدند

هر یکی در سر کشیده از شکوفه چادری

آسمان بر فرق نرگس دوخت شش ترکی کلاه

بوستان درپای سوسن ریخت هم سیم و زری

پر طوطی گشت گویی جامه هر غنچه ای

چشم شاهین گشت گویی دیده هر عبهری

باد اندر آب می پوشد به هر دم جوشنی

خاک از آتش نهد بر فرق لاله مغفری

هست هر شاخی به زیبایی کنون چون طوطی

هست هر حوضی به زیبایی کنون چون کوثری

لاله و نرگس نگر در باغ سرمست آمده

بر سر این افسری و بر کف آن ساغری

در ضمن قصاید ، چند قصیده نیز در **مرثیه** امرا و بزرگان و

دانشمندان سروده است که به جای خود مؤثر و سوزناک می باشد .

همچنین ابیات زیر عبرت انگیز است و ما را به علو طبع و معالی

و کشتن شهوات پست دعوت می کند :

به ذروه ملکوت آی ازین نشیمن خاک

که نیست لایق تخت ملوک تخت مغاک

به خاک باز ده این خاک روی علو گرای

که جان پاک سزا نیست جز به عالم پاک

محیط دور فلک چیست جسم سانی دود

بسیط روی زمین چیست گاو باری خاک

بهجان بمیر و بهدل زنده گرد و دایم مان
 که جان زنده دلان را زمرگ ناید باک
 بمیر و شاد بزی زانکه هر دو نیست به هم
 نشاط زنگی با تنگ چشمی اترک
 دریغ نیست که ضایع شود ز تو عمری
 به جمع کردن مال و عمارت املاک
 پندهای دیگر در دیوان شاعر نایاب نیست ، از آن جمله است

پند راجع به احترام پدر و مادر :

بشنو از من نصیحتی که ترا
 بد مکن خاصه با اولی الارحام
 حق مادر نگاه دار و بترس
 ز اینزد ذوالجلال والاکرام
 کانکه با مادر و پدر بد کرد
 نبود جز همیشه دشمن کام
 دور نیست شاعر کوشیده باشد تا موافق آنچه به دیگران پند
 می دهد زندگی نماید و عالم با عمل گردد. مثلاً با وجود مدایح اغراق آمیز
 که در سرتاسر دیوانش هست باز در مورد خود ، مستقل و صاحب نظر و
 آزاده منش بوده و در برابر دونان گردن فرود نمی آورده . چنانکه خود
 گفته است :

بدان خدای که بر خوان پادشاهی او

به نیم پشه رسد کاسه سر نمرود

که نزد همّت من بس تفاوتی نکند

از آنچه چرخ به من داد یا زمن بر بود

له خاک نیستی ام ز آتش غرور بکاست
 نه آب هستی در باد نخوتم افزود
 مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک
 مذلت است تواضع به نزد سفله نمود
 از فیض وجود جمال الدین غیر از دیوان اشعار یکی نیز فرزند او
 کمال الدین است که از گویندگان بود و ذکر او بیاید. وفات جمال الدین
 را در سال ۵۸۸ ه. ق. نوشته اند .

ابوالفرج رونی

ابوالفرج رونی از نامیان شعرای دوره سلجوقی است . انتسابش
 به دربار غزنوی بود و ابراهیم بن مسعود (۴۵۰ - ۴۹۲ ه. ق.) و پسرش
 مسعود بن ابراهیم (۴۹۲ - ۵۰۸ ه. ق.) پانزدهمین و شانزدهمین شاهان
 غزنوی را مدح گفته است .

اصل او از «رونه» از قرای نزدیک نیشابور و مولد و منشأ او لاهور
 بوده است. با مسعود سعد معاصر بود و ممدوحان او را مدح کرد . قریحه
 لطیف داشت و سخن شناس و قصیده پرداز توانایی بود و با شعرای زمان
 خود مشاعره و مرابطه می کرد ، و سخن پردازان بزرگ عصر مانند انوری
 و مسعود سعد ، وی را ستوده اند .

تغزل و تشبیب در قصاید او نادر و مدح او اغراق آمیز است و این
 مدیحه - که در ستایش سیف الدوله محمود بن ابراهیم غزنوی که در آن
 ایام از طرف پدر حکومت هندوستان داشت (او همان است که مسعود
 سعد هم او را ستایش کرده) - از قصاید نادر اوست که با تغزل شروع شده است:

نوروز جوان کرد به دل پیر و جوان را

ایام جوانی است زمین را و زمان را

هر سال در این فصل برآرد فلک از خاک

چون طبع جوانان جهان دوست جهان را

گر شاخ نوان بود ز بی برگی و بی برگ

از برگ نوا داد قضا شاخ نوان را

بگرفت شکوفه به چمن بر گذر باغ

چونان که ستاره گذر کاهکشان را

آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد

از خنده دزدیده فرو بسته دهان را

این شاعر هم مانند هوشمندان دیگر در این جهان آفت خیز

غم‌انگیز، خاطری آزرده داشته چنانکه گفته است:

گردون ز برای هر خردمند صد شربت جانگزا در آمیخت

گیتی ز برای هر جوانمرد هر زهر که داشت در قح ریخت

از بهر هنر در این زمانه هر فتنه که صعب‌تر برانگیخت

جز آب دو دیده می نشوید خاکی که زمانه بر رخم ریخت

بر اهل هنر جفا کند چرخ نتوان ز جفای چرخ بگریخت

دیوان ابوالفرج رونی که چاپ شده است در حدود چهار هزار و

اندی بیت دارد .

وفات وی در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم اتفاق افتاد و

مسلماً تا سال ۴۹۲ هـ. ق. زنده بوده است.

سید حسن غزنوی

سید اشرف‌الدین حسن غزنوی ملقب به اشرف از واعظان معروف زمان خود بود و هزاران مردم به استماع و عطا او حاضر می‌شدند، نیز طبع عالی شاعرانه داشت و غالباً بهرامشاه بن مسعود نوزدهمین شاه غزنوی (۵۱۱-۵۴۷ هـ. ق.) و فتوحات او را مدح کرده است. گویا به واسطه نفوذ و شهرتی که پیدا کرده بود و به مناسبت متهم بودنش به دوستی سیف‌الدین سوری که از دشمنان بهرامشاه بود مورد بی‌مهری سلطان واقع شد، و ناچار از مسافرت گردید و سفر حج اختیار کرد و در بازگشت در بغداد مورد الطاف غیاث‌الدین مسعود بن محمد چهارمین شاه از سلجوقیان عراق (۵۲۹-۵۴۷ هـ. ق.) شد. از این پس با تحولات زمان به همدان و از آنجا به خراسان رفت.

دیوان اشعار سید حسن به قول مجمع‌الفصحا پنج هزار بیت دارد.

وفاتش به سال ۵۵۶ هـ. ق. اتفاق افتاد و محل وفاتش به قول دولتشاه قریه

آزادوار از ولایت جوین است. از قصاید مدحیه او یکی آن است که

این بیت از آن در راحة الصدور آمده است:

ای خورده آسمان به یسارت بسی یمین

وی برده آرزو ز یمینت بسی یسار

و مطلع آن این است:

اکنون که تر و تازه بخندید نو بهار

ما و سماع و باده رنگین و زلف یار

و مدیحیه دیگری است در حق سنجر که ابیات ذیل از آن است:

جهان را شاه فرخ پی چنین باید چنین باید
 که خلق عالمی در سایه عدلش بیاساید
 خجسته رای او از ملک راه فتنه بر بندد
 مبارک روی او از خلق کار بسته بگشاید
 چو دریا طبع او رادی کند اما غنی ماند
 چو گردون کار او گردان بود، لیکن نفرساید
 گهی بر صفحه اقبال نقش خویش بنگارد
 گهی از آینه انصاف زنگ ظلم بزداید
 ولی را گر عطا باید عدو را گر خطا افتد
 خدا و خلق داند کاین بیخشد و آن بیخشاید
سوزنی سمرقندی

محمد بن علی سوزنی که به دعوی خودش نسبش به سلمان فارسی می‌رسد در شهر **نسف** تولد یافت و در **بخارا** تحصیل علوم کرد. از شاعران معروف **قرن ششم** و در ردیف سایر گویندگان **ماوراءالنهر** و خراسان مانند رشیدی سمرقندی و مختاری غزنوی و رضی الدین نیشابوری و عمیق بخارایی و شمس طبسی از **مداحان ملوک خانیه** یا **افراسیابیه** آن سامان و نیز ستایشگر بزرگان و وزیران آنجا و خانواده‌های بزرگ مانند خاندان آل برهان بود.

شعر سوزنی سرتاسر به صفت سادگی و روانی متصف است. از خصایص سوزنی **هزل** است؛ و همانطور که در جوانی از زندگی ناشایست خودداری نکرده در سخن نیز بسا از حدود عفت بیرون رفته ولی از لحاظ فن، مهارت نشان داده است. اشعاری مانند این بیت:

در این جهان که سرای غم است و تاسه و تاب
 چو کاسه بر سر آیم و تیره دل چو سراب
 گواهی می‌دهد که عیش و نوش این جهان اورا
 خوشبخت نکرد و غبار غم را از صفحه دلش نسترد.
 در ضمن اشعارش گاهی ما را به کسب هنر دعوت می‌کند و می‌گوید:

اندر جهان چو بی‌هنری عیب و عار نیست
 با فخر و با هنر زی و بی‌عیب و عار باش
 فخر از هنر نمای و به اهل هنر گرای
 وز عیب و عار بی‌هنری بر کنار باش
 ایات‌زیر قدرت مضمون‌یابی اورا نشان می‌دهد:

شکسته زلفا عهد وصال من مشکن
 چو زلف خود مکن از بار هجر قامت من
 ز آب و آتش چشم و دلم رمیده مشو
 که آب و آتش من دوست داند از دشمن
 چو سرو و ماه خرامان به نزد من باز آی
 که ماه و سرو منی مشک زلف و سیم بدن...
 وفات سوزنی در سال ۵۶۲ یا ۵۶۹ ه. ق. اتفاق افتاد.

عبدالواسع جبلی

عبدالواسع جبلی از **غرجستان** بود و به همین جهت اورا جبلی نامیده‌اند. **قصاید** و **غزلیاتی** ساخته است. وی از جمله پیشروان بزرگ تغییر سبک سخن در نیمه اول قرن ششم هجری است و به کلام آراسته مصنوع

و افزودن پیرایه‌های لفظی بر زیورهای معنوی توجه داشت. وی ذوبلاغتین بود و اشعار ملمع نیز خوب می‌گفت .

طغرل تگین محمد را که در ۴۹۵ هـ . ق . به خوارزم استیلا یافت و نیز **سلطان سنجر** سلجوقی و **بهرامشاه** غزنوی را مدح کرد . وفات او را در ۵۵۵ هـ . ق . نوشته‌اند، در هر صورت به فحوای قصاید خودش به سال ۵۵۴ هـ . ق . زنده بوده است .

عبدالواسع نیز مانند همکاران خود که نظر دقیق و قلب رقیق دارند و ستمکاریها و کوته‌نظریهای بشرآنان را سخت می‌آزارد از خیانت ابناي زمان و خواری دانشمندان بدینگونه نوان و نالان است :

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا

وزهر دونام ماند چو سیمرغ و کیمیا

شد راستی خیانت و شد زیرکی سغه

شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

گشته است باژگونه همه رسمهای خلق

زین عالمِ نپهره و گردون بیوفا

هر عاقلی به زاویه‌ای مانده ممتحن

هر فاضلی به دایه‌ای گشته مبتلا

با یکدگر کنند همی کبر هر گروه

آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا

هرگز به سوی کبر نتابد همی عنان

۱ - ۰ -

هرک آیت نخست بخواند زهلی اتی

با این همه که کبر نکوهیده عادت است

آزاده را همی ز تواضع رسد بلا

آمد نصیب من ز همه مردمان دوچیز

از دشمنان خصومت و از دوستان ریا

مختاری غزنوی

سراج‌الدین **عثمان بن محمد مختاری** غزنوی نیز از قصیده‌گویان قرن ششم بشمار است . وی به دربار ارسالان شاه بن کرمان شاه (۴۹۴ - ۵۳۵ هـ . ق .) صاحب کرمان و سلطان ابراهیم بن مسعود (۴۵۰ - ۴۹۲ هـ . ق .) و مسعود بن ابراهیم (۴۹۲ - ۵۰۸ هـ . ق .) از سلاطین غزنوی انتساب داشت و آنان را مدح می‌کرد . غیر از **قصیده** در اقسام دیگر شعر هم دست داشت و ترجیع بندهای خوب می‌ساخت . يك مثنوی داستانی نیز به نام **شهریارنامه** بدو منسوب است و در آن اقتفا به استاد فردوسی کرده و در نظم آن سه سال رنج برده و نام مسعود بن ابراهیم را آورده و گفته است :

سه سال اندرین رنج برداشتم سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم

گل باغ و بستان محمود شاه جهانجوی بخشنده مسعود شاه

وفات مختاری در غزنه به سال ۵۴۴ یا ۵۴۹ هـ . ق . اتفاق افتاد .

قصاید مختاری معمولاً متین و شیوا و موزون و متناسب است و نشان می‌دهد که شاعر با قریحه نقاد و خاطر وقاد کلمات و ترکیبات را نیک سنجیده است ، و در وصف طبیعت و تشبیهات فنی و لطف قیاس اشعاری ساخته و هنر‌نمایی کرده است . از آن جمله در یکی از قصایدش این ابیات لطیف آمده :

شاخ مرصع شد از جواهر الوان
 شخ تل یاقوت شد ز لاله نعمان
 ابر گهرهای گل بسفت همانا
 خورده الماس گشت قطره باران
 حوض ز نیلوفر و چمن ز گل سرخ
 کوه نشابور گشت و کان بدخشان
 بود گل ناشکفته بر صفت دل
 باز چو بشکفت گشت برصفت جان
 آهو از بس که بر ریاحین غلتد
 سبزه و سنبل چرد هم از کتف و ران
 باغ چومیدان آبگینه شد ازخوید
 برگ شکوفه ز باد تخت سلیمان
 انجیل آغاز کرد بلبل بر گل
 چون ز بنفشه بدید حالت رهبان
 شب همه شب کبک زعفران چرد از کوه
 روز همه روز از آن بگردد خندان
 چون شبهی داشت مرغزار به دریا
 لاله بر اطراف او برست چو مرجان
 گویی در پیش آفتاب نهادند
 آینه در سایه های برگ درختان
 در این وصف تشبیهات و لطیفه های نادری نظیر مضمون بیت اخیر
 بکار رفته است که نسبت به معمول تازگی دارد و شاید از ابتکارات طبع

خود شاعر باشد. دیوان مختاری به اهتمام جلال الدین همایی استاد دانشگاه بچاپ رسیده است.

عمیق بخارایی

شهاب الدین عمیق بخارایی در اواسط قرن پنجم تولد یافت و در بلاد ماوراءالنهر شهرت داشت. در مدح ابوالحسن شمس الملک نصر بن ابراهیم (۴۶۵-۴۷۲ ه. ق.) از ملوک افراسیابیه یا ایلک خانیان قصایدی ساخته است و مخصوصاً به دربار خضرخان از شاهان همان سلسله تقرب پیدا نمود و لقب امیرالشعرایی یافت. وی عمر طویل کرد و در حدود سال ۵۲۴ ه. ق. دچار ضعف پیری شد، چنانکه در آن سال سلطان سنجر به واسطه فوت دختر خود او را برای سوکواری و مرثیه گفتن احضار نمود و او از ضعف پیری رفتن نتوانست.

در نمودن ضعف خود این ابیات را که در صنعت اغراق و تشبیه و نازک کاری نظیرش در اشعار شعرا کم است برود :

اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد
 من آن مور سخنگویم من آن مویم که جان دارد
 اگر مرآب و آتش را مکان ممکن بود مویی
 من آن مویم که هم طوفان و دوزخ در میان دارد
 اگر با مور و با مویی شبانروزی شوم همره
 نه مور از من خبر یابد نه موی از من نشان دارد
 از اشعار خوب عمیق قصیده ای است که در مدح ابوالحسن شمس-
 الملک نصر بن ابراهیم سروده است و ابیات ذیل از آن است :

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار
 کاردیبهشت کرد جهان را بهشت‌وار
 نقش خُورنق است همه باغ و بوستان
 فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار
 وین چون بهارخانه چین پر ز نقش چین
 و آن چون نگارخانه مانی پر از نگار
 آن افسر مرصع شاخ سمن نگر
 وین پرده موشح گلپای کامکار
 این چون عذارحور پراز گوهرین سرشک
 و آن چون بساط خلد پر از عنبرین نثار
 گلبن عروس‌وار بیاراست خویشتن
 و ابرش مشاطه‌وار همی شوید از غبار
 آن لاله بین نهفته درو آب چشم ابر
 گویی که جامهای عقیق است پر عقار
 یا لعبتان باغ بهشتی شدند باز
 آراسته به درّ و گهرگوش و گوشوار...

این چند بیت قدرت و صف و صنعت ترکیب کلمات موزون و هنر تشبیهات لطیف را چنانکه فن قصیده سرایی در آن زمان اقتضا می‌کرد بخوبی نمودار می‌سازد. بطور کلی این شاعر اشعار شیرین و روان و گاهی سوزناک سروده و قطعات مؤثر از او باقی است. از شعرای معاصرش، انوری اورا استاد سخن نامیده و رشید و طواط به قول او استشهاد کرده است. در صحبت از عمیق نباید فراموش کرد که وی در شعر مویه

و مرثیه استاد بوده و این طرز را به کمال مهارت بکار برده است. برای نمونه دو بیت ذیل از آنچه به مناسبت مرگ دختر سلطان سنجر ساخته است نقل می‌شود:

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان
 رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
 هنگام آنکه شاخ شجر نم‌کشد ز ابر
 بی آب ماند نرگس آن تازه ارغوان
 وفات عمیق را به سال ۵۴۳ ه. ق. نوشته‌اند.

گویندگان آذربایجان

آذربایجان در قدیم شامل قطعۀ بزرگتر از این که هست بود، و در حدود سه هزار سال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ماد در آنجا تشکیل یافت. زبان مادی نوعی زبان ایرانی و نژاد مادها نیز ایرانی بود. آذربایجان از مراکز عادات و رسوم و دین ایرانی شمرده می‌شود، و زرتشت پیامبر قدیم ایران در آذربایجان بدنیا آمد. آذربایجان همواره پاسبان و نگهبان ایران بوده و در حملات یونان و روم و عرب و ترك و هم در اعصار اخیر سینه خود را برای نگهداری کشور سپر ساخته است. در تاخت و تاز اسکندر یعنی قرن چهارم پیش از میلاد شهر بان آذربایجان اثر پاتی و به تلفظ امروز آذرباد یا آذربد نام داشت (چنانکه می‌دانیم آذربد یا نگهبان و سرپرست آتش در حقیقت يك عنوان دینی زرتشتی و يك نام ایرانی است) و از آن زمان اثر پاتیگان یعنی منسوب به آذربد یا محل آذربد نام گرفت. شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان کلمه یعنی آذربادگان است.

آذربایجان گذشته از آنکه در اعصار پیش از اسلام مرکز تمدن ایرانی بود، در قرون اسلامی نیز اهمیت خاصی داشت و نه تنها نهضت‌های مهم ملی ایرانی از نهضت خرم دینان تا نهضت صفویان از آنجا سرزد بلکه دانشمندان و بزرگان در عالم اسلام و ادبیات ایران از آن سرزمین ظهور کردند و بخصوص گویندگانی پیدا شدند که در سخن فارسی در ردیف اول قرار گرفتند و شهرتی بسزا بهم رسانیدند ، و اینک از نامیان آنان که در دو قرن مورد بحث ما سخن آرایبی کرده‌اند یعنی خاقانی و مجیر بیلقانی و فلکی شروانی و نظامی در اینجا نام برده می‌شود . در مطالعه اشعار این بزرگان دیده می‌شود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته‌اند و لغتها و ترکیباتی بکار برده‌اند که در آثار شاعران خراسان کمتر پیدا توان کرد و چنین می‌نمایند که شیوه فارسی بومی است.

خاقانی شروانی

افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده - سرایان درجه اول ایران است که در اوایل قرن ششم هجری تولد یافت . نام پدرش علی بوده و شغل درودگری یا نجاری داشته است ، چنانکه گوید :

به‌خوان معنی آرایبی ، براهیمی پدید آمد

ز پشت آزر صنعت ، علی نجار شروانی

محل تولد استاد شهر شروان از نواحی آذربایجان بوده است . در

قصیده معروف شکوایی با مطلع :

قلم بخت من شکسته سر است موی بر سر ز طالع هنر است

چنین گوید :

عیب شروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کابنداش شراست
عیب شهری چراکنی به دو حرف کاول شرع و آخر بشر است
مادر خاقانی از خانواده های عیسوی آن سامان بود و مذهب عیسوی نسطوری داشت ، و سپس اسلام آورد ، چنانکه در تحفة العراقین آمده :

کارم ز مزاج بد نرستی گر نه دعوات مادرستی
نسطوری و موبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش
پس کرده گزین به عقل و الهام بر کیش کشیش دین اسلام
شاعر در کار معیشت تنگدستی داشت ، و در اوایل بر سفره پدر و پس از مرگ او که نابهنگام وقوع یافت به یاری مادر که از راه پیشه طبّاحی و جولا هگی و سعی و کوشش می‌زیست محتاج بود. در این معنی در تحفه گوید :

از برّ خلائقم سبکبار بر مایده علی نجار

و در اشاره به مادر گوید :

هستم ز پی غذای جانور طبّاح نسب ز سوی مادر

و در قطعه مؤثری که به یاد نوازشهای مادر خطاب به خود سروده

چنین گفته است :

ای ریزه روزی تو بوده از ریزش ریسمان مادر

خوکرده به تنگنای شروان با تنگی آب و نان مادر

زیر صلف کسی نرفته جز آن خدای آن مادر

افسرده چو سایه و نشسته در سایه دوکدان مادر

ای باز سپید چند باشی محبوس به آشیان مادر
 شرمت ناید که چون کبوتر روزی خوری از دهان مادر
 تا کی چو مسیح بر تو بینند از بی پدری نشان مادر
 شاعر نه تنها روزی فراخ نداشت بلکه در تنگنای شروان دلی
 شاد نصیبش نبود و از وجود دوستان مونس نیز محروم بود؛ و در قصیده‌ای
 به مطلع :

کار من بالا نمی‌گیرد درین شیب بلا

در مضیق حادثاتم بسته بند عنا

از این حال چنین یاد می‌کند :

با که گیرم انس کز اهل وفا بی‌روزیم

روزی من نیست، یا خود نیست در عالم وفا

در همه شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست

دوست خود ناممکن است ای کاش بودی آشنا

مربی و سرپرست عمده خاقانی همانا عمّ او کافی‌الدین عمر بن
 عثمان بود که در پزشکی و فلسفه دست داشت، او را بادانش و ادب پرورش
 داد؛ و شاعر در مواردی چند از وی و مهربانیهای وی یاد می‌کند و از
 آن جمله در تحفه گوید :

من فایده جوی و او مفیدم عم بوده مدرّس و معیّد

زندگی شاعر بطور کلی توأم با کامیابی و سرور نبوده؛ در جوانی
 گرفتار تنگدستی و در تمام دوره زندگی از نداشتن دوستان یکدل که
 هنگام غم و اندوه یار خاطر باشند اندوهگین بود. در عهد صباوت از
 وجود پدر و در بیست و پنج سالگی از سرپرستی و نوازش عمّ خود محروم

شد و در سال ۵۷۱ ه. ق. پسر بیست ساله او رشیدالدین این جهان را
 بدرود گفت و داغ در دل پدر نهاد، خود گوید :

دریغ میوه عمرم رشید کز سر پای

به بیست سال برآمد به یک نفس بگذشت

مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر

نتیجه شب و روزی که در هوس بگذشت

سپس غم مرگ همسر به دردها و غمهای دیگر افزوده گشت چنانکه

گوید :

ز ناگه به تازی مفاکش سپردم پسر داشتم چون بلند آفتابی

به خاک آن تن دردناکش سپردم به درد پسر مادرش چون فروشد

بماندم من و ماند عبدالمجیدی ودیعت به یزدان پاکش سپردم

گذشته از اینها شاعر به واسطه آزادگی طبع و خودداری از خدمت

کوران و عاجزان دیوانی و میل به مسافرت و رغبت به دیدن اطراف جهان

و اوصاف مردمان و مدح امیران دیگر، و بدتر از اینها به حکم سعایت

حاسدان، خشم ممدوحان خود یعنی خاقان اکبر منوچهر و پسر او

خاقان کبیر ابوالمظفر اخستان را نسبت به خود جلب کرد.

میل به مسافرت و شکایت از شروان در موارد متعدّد از سخنش

محسوس است، بخصوص شوقی برای زیارت مکه و خراسان داشته است

و گویا ممانعتی بعمل می‌آمده، چنانکه از اشعارش پیداست. چندی نیز

به حکم اخستان بن منوچهر در حدود سال ۵۷۵ ه. ق. بنزدان افتاد.

بیشتر شکایت او در زندگی از حسد مردمان و نشناخته شدن قدر

و ارزش شاعر است. او را در همه عمر همّتی بلند، زنده داشته است

ولی همتش بیشتر از مقامش بوده و از این تضاد رنج می‌کشیده است چنانکه از این قطعه پیداست :

نه همت من به پایه راضی است نه پایه سزای همتم هست
یارب چو ز همت و ز پایه نگشاید کار و نگذرد دست
یا پایه چو همتم بر افراز یا همت من چو پایه کن پست

خاقانی گذشته از مسافرت تازی در حدود سال ۵۵۱ ه. ق. به زیارت مکه معظمه نایل آمد و در این سفر قصیده‌ای شیوا که نماینده سبک او هم هست در مدح بیت الحرام ساخت که مطلع آن این است :

صبح از حمایل فلك آهیخت خنجرش

کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش

گفته‌اند این قصیده را که با تجدید مطلع ۱۵۹ بیت است خواص

مکه به آب زر نوشتند .

در ضمن قصیده از جمال‌الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل که

مکه را تعمیر کرده بود یاد کرده و گوید :

شکر جمال گوی که معمار کعبه اوست

یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش

همین جمال‌الدین او را در بازگشت از مکه به بغداد که در سال

۵۵۲ ه. ق. اتفاق افتاد به حضور خلیفه المقتدی لا مرالله معرفی کرد و

خلیفه او را معزز داشت و شغل دبیری فرمود؛ ولی او که از بغداد و بغدادیان

رنجیده خاطر بود نپذیرفت و به میهن خود ایران برگشت. در این مسافرت

و مسافرت دومی که باز به مکه نمود سبک زندگی و رفتار تازیان و

مشاهده آثار خرابه ایوان مداین در سواحل دجله فکر شاعر را سخت

تحریک نمود و قصیده معروف مداین را بسرود . بطور خلاصه توان گفت خاقانی يك زندگی بی آرام و پررنج و دشواری داشت و جهان به مرام او نمی ساخت و او را که پیروی از مسلک دینی و اخلاقی می کرد و وفا و راستی از مردم می خواست روزگار آسایش و فراغت خاطر رو نمی آورد .

وفات خاقانی در حدود ۵۹۵ ه. ق. در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبره الشعرا که در شمال شهر درکوی سرخاب واقع بود مدفون گردید .

قصاید خاقانی اغلب دور و دراز و دارای تجدید مطلع و اوزان طویل و بیشتر به طرز ردیف است ، و معمولاً شاعر در مطلع ، ورود به مقصود می کند و گاهی تغزلی و تشبیبی بکار می برد و با شرح جاوه صبح و طلوع مهر منیر یا عشق یا وصف طبیعت آغاز می کند .

تصویر فجر و وصف بامدادان و ظهور آفتاب تابان بخصوص مورد نظر او بوده است و این صفت در بسی از قصاید او هویداست ، نظیر این قصیده :

دست صبا بر فروخت مشعله نو بهار

مشعله داری گرفت کویکه شاخسار

ز آتش خورشید شد نافه شب نیم سوخت

قوت از آن یافت روز خوش دم از آن نو بهار

خانه ما نیست طبع ، چهره گشای بهار

نایب عیسی است ماد رنگرز شاخسار

در نظم مثنوی تحفة العراقرین نیز درخشیدن بامگاه دیده نور -

پرست شاعر را جلب کرده و خطابه‌هایی نسبت به آفتاب سروده است که اینک نمونه و نخبه‌ای از آن‌را که شاعر در موقع گرفتگی و اندوه و شاید در زندان گفته می‌آوریم :

ای مهر دهان روزه داران
 ای کعبه رهرو آسمان را
 از سهم تو در نقاب خضرا
 زر پاشی و ناگشاده گنجی
 گه راست گهی کج اندر آبی
 در قصر شهان بسی نپایی
 روشن به تو چشم شاه و درویش
 ای رنگ آمیز این گهرها
 آن نور که بی دریغ باری
 این شیوه نه شرط دوستان است
 شروان ز تو گرم و روشن اوقات
 نه هم نفسی نفس گشایم
 تو گر چه درخشها نمایی
 بر روزن من فتایی از خشم
 فی‌نی غلط است هرچه گفتم
 صبح است سوی تو عذر خواهم
 صبح آینه‌دار تازه روی است
 در ذکر خصایص شعری و خواص اخلاقی خاقانی، نباید لطف
 ضمیر او را در منعکس ساختن وقایعی که در کشورش ایران روی می‌داد

فراوش کنیم؛ از آن جمله حادثه اسفانگیز هجوم ترکان غز بود که در حدود ۵۴۹ ه. ق. در خراسان اتفاق افتاد و ویرانیها روی داد و جانها باخته شد و بزرگانی مانند امام محمد یحیی شهید شدند، و قلب شاعر در این مصایب ناگوار سخت متأثر گردید و ناله‌ها کرد و قصیده‌ها سرود که از آن جمله است قصیده‌ای به این مطلع :

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
 و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد...

همین قلب حساس بود که چون در سفر مکه و زیارت بغداد ویرانه‌های کاخ شاهی ساسانیان را که شکسته نمونه جاه و شکوه دیرین ما بود از دریچه چشم جوینان و گریان شاعر یعنی یک سخنگوی صاحب‌دل ایران نگریست، این سخنان عبرت‌بار را گفت :

هان ای دل عبرت‌بین، از دیده عبرت‌کن هان
 ایوان مداین را، آینه عبرت دان
 یک ره ز لب دجله، منزل به مداین کن
 وز دیده دوم دجله، بر خاک مداین ران
 خود دجله چنان گردید، صد دجله خون‌گویی
 کز گرمی خونا بش، آتش چکد از مژگان
 بینی که لب دجله، چون کف به دهان آرد
 گویی ز تف آهش، لب آبله زد چندان
 از آتش حسرت بین، بریان جگر دجله
 خود آب شنیدستی، کاتش کندش بریان

بر دجله‌گری نو نو ، وز دیده زکاتش ده
 گرچه لب دریا هست، ازدجله زکات استان
 گر دجله درآمیزد ، باد لب و سوز دل
 نیمی شود افسرده ، نیمی شود آتشدان
 تا سلسله ایوان ، بگسست مداین را
 درسلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان
 گه گه به زبان اشک ، آواز ده ایوان را
 تا بوکه به‌گوش دل ، پاسخ شنوی ز ایوان
 دندانۀ هر قصری ، پندی دهدت نو نو
 پند سر دندانۀ ، بشنو ز بن دندان
 گوید که تو از خاکی، ما خاک تویم اکنون
 گامی دوسه بر ما نه، اشکی دوسه هم بفشان
 از نوحه جغد الحق ، ماییم به درد سر
 از دیده گلایی کن ، درد سر ما بنشان
 آری چه عجب داری ، کاندر چمن گیتی
 جغد است پی بلبل ، نوحه است پی الحان
 ما بارگه دادیم ، این رفت ستم بر ما
 بر قصر ستمکاران ، تاخود چه رسد خذلان
 گویی که نگون کرده‌است، ایوان فلک و ثرا
 حکم فلک گردان، یا حکم فلک گردان
 بر دیده من خندی، کاینجا زچه می‌گیرد
 خندند بر آن دیده ، کاینجا نشود گریان

این است همان ایوان ، کز نقش رخ مردم
 خاک در او بودی ، دیوار نگارستان
 این است همان درگه ، کورا زشهان بودی
 دیلم ملک بابل ، هندو شه ترکستان
 این است همان صفه ، کز هیبت او بردی
 بر شیر فلک حمله ، شیر تن شادروان
 پندار همان عهد است ، از دیده فکر بین
 در سلسله درگه ، در کوبه میدان
 هست است زمین زیرا، خورده است به جای می
 در کس سر هرمز ، خون دل نوشروان
 کسری و ترنج زر ، پرویز و تره زرین
 بر باد شده یکسر ، با خاک شده یکسان
 پرویز به هر خوانی ، زرین تره گستردی
 کردی ز بساط زر ، زرین تره را بستان
 پرویز کنون گم شد ، زان گمشده کمتر گو
 زرین تره کو بر خوان؟ رو «کم ترکوا» بر خوان
 خاقانی ازین درگه ، در یوزه عبرت کن
 تا از در تو زین پس در یوزه کند خاقان
مجیرالدین بیلقانی
 از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی نیز مجیرالدین بیلقانی
 است . بیلقان در شمال آذربایجان از شهرهای اران و از توابع شروان
 است. تفصیلی از زندگی این شاعر در دست نیست. وی از قصیده‌سرایان

نوانای خوش لحن بود و از امرای آذربایجان شمالی سیف‌الدین ارسلان نامی را ستوده و در باقی ستایشگر ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه از سلجوقیان عراق (۵۵۵ - ۵۷۱ ه. ق.) و انا بک ایلدگزر (۵۵۵ - ۵۶۸ ه. ق.) و پسرانش جهان پهلوان محمد بن ایلدگزر (۵۶۸ - ۵۸۱ ه. ق.) و قزل ارسلان عثمان بن ایلدگزر (۵۸۱ - ۵۸۷ ه. ق.) از انا بکان آذربایجان بوده است .

مجیرالدین شاگرد خاقانی بوده است ولی بعد برضد استاد برخاست و همچنانکه خاقانی استاد خود ابوالغلاء منجوی را هجو کرد مجیر نیز خاقانی را هجو نمود ؛ و نیز با اغلب شاعران معاصر خود مناظره و معارضه داشت و بیشتر آنان در حق وی نارواییهایی کرده اند .

شاعر گذشته از اینکه معروض اینگونه نارواییها بود و حسودان و بدخواهان او را می آزرندند از حیث معیشت هم در تنگنا می گذراند و طالع بد او روی خوش نمی نمود، چنانکه برخی از قصایدش این حقیقت را می رساند ، از آن جمله قصیده‌ای است که آنرا با مطلع :

هر شب که سر به جیب تحیر فرو برم

ستر فلک بدرم و از سدره بگذرم

آغاز می کند ، و در آن از فقر و رنج زندگی و طعنه خسیسان سخن می راند و مرگ را به بار منت ترجیح می دهد . قصیده ذیل هم بر همین روش است :

تا دستخوش جهان شدم من	در دست قناعتم ممکن
خود را به هزار فن گسستم	از همدمی جهان پر فن
بی سر بزیم چو مردم چشم	با مردمی از همه جهان من

بر بازنم چو مرغ آزاد	از دانه دل شدم مسمن
محنت شوم سپر ز محنت	کاهن شود آینه ز آهن
شبه دوست از آن شدم که در شب	خورشید تابدم به روزن
گر شمع فلک بسازم قوت	چون شمع کنم نواله از تن
از خود ز برای خود بسازم	مانده عنکبوت مسکن
حلوای زمانه چون خورم کو	خونی است فشرده از تن من
شادم که شده است گردن دهر	از گوهر نظم من مزین
سنگ سخن از مجرّه بگذشت	تا یافت به طبع من فلاخن

دور نیست که در مضمون این بیت آخر شاعر قصیده نونیّه منوچهری را در نظر داشته باشد. در موارد دیگر هم شاعر درباره رنجیدگی خود و حسد حاسدان و ستمکاری فرزندان آدم و زیبایی سخن وجودت طبع روان خود سخن می گوید . در سال وفات شاعر اختلاف است و از آنچه گفته اند سنه ۵۸۶ ه. ق. به نظر درست می نماید .

فلکی شروانی

از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی هم ابوالنظام محمد فلکی شروانی است که در اوایل قرن ششم در قصبه شماخی شروان تولد یافت . تحصیلات وی مرتب بود و بخصوص در علم نجوم دست داشت و گویا از همین جهت به فلکی ملقب گردید ، و به قول یکی از تذکره - نویسان او را در نجوم کتابی بوده است . ظاهراً فلکی تمام روزگار حیات خود را در شهرستان شروان و در دربار شروانشاهان بخصوص خاقان اکبر منوچهر بن فریدون بسر برده ، چنانکه او را در قصاید خود مکرر ستوده است ، افسوس که این شاعر نیز مانند خاقانی مدّتی

زندانی گشت ، چنانکه در اشعار خود از این ناکامی می نالد ، بویژه در قصیده‌ای به مطلع :

هیچکس چاره‌ساز کارم نیست چه کنم بخت سازگارم نیست
ازستم روزگار شکوه می کند . وی نیز مانند خاقانی دوست صمیمی در
موطن خود نداشته چنانکه در ضمن قصیده مذکور گفته است :

زین دیارم نژاد بود و لیک هیچ یار اندرین دیارم نیست
وفات او را در سال ۵۸۷ ه. ق. نوشته اند .

فلکی قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مسقط ساخته است و
با اینکه عده اشعار دیوان او را تا ۷۰۰۰ نوشته اند ولی آنچه چاپ شده
و به دست است به دو هزار بیت نمی رسد .

شعر فلکی نسبت به شعر هم زمانان و هم دیاران خود مانند خاقانی
بس ساده و روان است و جنبه ابتکار و تصرف در آن کم ولی سخنش
شیرین و جذاب و روان است . معمولاً قصیده ساخته و در اغلب قصاید
تقریر بکار برده است ، و در این قصاید بیشتر از می و معشوق سخن
می راند و در وصف فتی مبالغه کرده و بدیعه گوئی را بیشتر می پسندیده
است . با این همه در بین اشعار فلکی شعر از دل برآمده و ساده کم نیست
و نمونه آن قصیده زیر است که تأثیر فراق را در دل شاعر نشان می دهد :

سودازده فراق یارم بازیچه دست روزگارم
ناچیده گلی ز گلبن وصل صد گونه نهاد هجر خارم
بی آنکه شراب وصل خوردم از شربت هجر در خمارم
اندیشه دل نمی گذارد يك لحظه مرا که دم برآرم
توانم گفت کز غم دل ایام چگونه می گذارم

از بهر خدای را نگویی ای دل که زدست تو چه دارم
یکباره سیاه گشت روزم یکباره تباه گشت کارم
این جامه صبر چند پوشم وین تخم امید چند کارم
کار همه انتظار و صبر است من کشته صبر و انتظارم
دل دادم و رفت دلنوازم غم دارم و نیست غمگسارم
عید آمد و شد جدا ز من یار عیدم چه بود چون نیست یارم
ای آنکه ز پیم خشم نامت گفتن به زبان همی نیارم
جز نقش خیال تو نجویم بر هر چه دو دیده برگمارم
دریاب ز بهر روز فردا امروز مرا که سخت زارم

نظامی

حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی در
حدود سال ۵۳۰ ه. ق. در شهر گنجه از حوالی آذربایجان تولد یافت .
راجع به گنجه در اشعارش اشارت بسیار است ، از آن جمله گفته :

نظامی که در گنجه شد شهر بند مباد از سلام تو نابهرمند
در آن عصر آذربایجان و حوالی آن مرکز حکومت سلاله های
مختلف بود ، مخصوصاً اتابکان آذربایجان و موصل همچنین شروانشاهان
در آن اوان شهرت داشتند و با دولت سلجوقی مؤتلف بودند . نظامی
قسمت بزرگ عمر خود را در موطن خود گنجه صرف کرد و مسافرت
مهمی نمود و ظاهراً يك بار به امر و احضار اتابك قزل ارسلان
سفری به تبریز کرد .

چنانکه از اشعار و اخبار این شاعر خوش طبع سخن سنج
برمی آید وی به رسوم ظاهر چندان واقعی نهاد ، و با اینکه بعضی

از سلاطین سلاله‌های مذکور را ستود و آنان هم جانب او را عزیز داشتند و در پاداش او فروگذار نکردند، هیچگاه در مدح مبالغه نمود و برای جلب خاطر حکمرانان شعر نساخت؛ و مخصوصاً در اواخر عمر گوشه‌گیر و آزاده زیست و گردن در پیشگاه امرا فرود نیاورد و در سخن راه راستی پیمود و از سخن ناصواب پرهیز کرد، چنانکه در مثنوی خسرو شیرین گفت:

منم روی از جهان بر گوشه کرده کفی از پست جو را توشه کرده
اگر چه در سخن کاب حیات است بود جایز هر آنچه از ممکنات است
چو نتوان راستی را درج کردن دروغی را چه باید خرج کردن
و گر گویی سخن را قدر کم گشت کسی کو راست گو شد محتشم گشت
از اشعار شاعر معلوم می‌گردد که فضیلت او منحصر به شعر و شاعری نبوده و از جوانی به فنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته و به تحصیل علوم همت گماشته و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده است چنانکه خود گفته:

هر چه هست از دقیقه‌های نجوم یا یکایک نهفته‌های علوم
خواندم و هر ورق که می‌جستم چون ترا یافتم ورق شستم
آنچه موجب شهرت و شاهد استادی و مهارت نظامی است کتاب
خمسه یا پنج سنج اوست که به طرز مثنوی است و کمایش بیست و هشت
هزار بیت دارد.

با اینکه نظر شاعر به داستان‌سرایی بوده، باز در ضمن سخن از استخراج معانی اخلاقی و حکمی و پند غفلت نکرده است و از این لحاظ شیوه او فردوسی را به خاطر می‌آورد که وی نیز گاهی در ضمن داستان رشته نظم را به سخنان پند و عبرت‌کشانده، در میان اشعار پند-

آمیز نظامی ایاتی لطیف و دلنشین هست، از آن جمله آنچه را به حکم عاطفه پدران خطاب به فرزند خود محمد سروده به لطافتی خاص و تأثیری فراوان آورده است.

از راهنمایهای برگزیده استاد نسبت به فرزند، شعر دلاویز عبرت‌انگیزی است که در هفت پیکر آمده و اینک ایاتی از آن برای اقتباه نقل می‌شود:

ای پسر هان و هان ترا گفتم که تو بیدار شو که من خفتم
چون گل باغ سرمدی داری مهر نام محمدی داری
سکه بر نقش نیکنما می بند کز بلندی رسی به چرخ بلند
صحبتی جوی کز نکو نامی در تو آرد نکو سرانجامی
همنشینی که نافه بوی بود خوبتر ز آنکه یافه گوی بود
عیب یک هم نشست باشد بس کافگند نام زشت بر صد کس
در چنین ره مخسب چون پیران گرد کن دامن از زبونگیران
رقص مرکب‌مبین که رهوار است راه بین تا چگونه دشوار است
گر بر این ره پری چو باز سپید دیده بر راه دار چون خورشید
بار چندان بر این ستور آویز که نماید بر این گریوه نیز
چون رسد تنگی ز دور دور تنگ راه بر دل فراخ دار نه تنگ
بس گره کو کلید پنهانی است پس درشتی که در روی آسانی است
ای بسا خواب کو بود دلگیر واصل آن دلخوشی است در تعبیر
گر چه پیکان غم جگر دوز است در ع صبر از برای این روز است
عهد خود با خدای محکم دار دل ز دیگر علاقه بی غم‌دار
چون تو عهد خدای نشکستی عهده بر من، کز این و آن رستی

گوهر نیک را ز عقد مرین
 هنر آموز کز هنرمندی
 هر که ز آموختن ندارد ننگ
 و آن که دانش نباشدش روزی
 ای بسا نیز طبع کاهل کوش
 و ای بسا کوردل که از تعلیم
 خویشتن را چو خضر بازشناس
 آب حیوان نه آب حیوان است
 جان چراغ است عقل روغن او
 عقل باجان عطیة احدی است
 تا جوانی و تندرستی هست
 تو که سر سبزی جهان داری

نظامی در حدود سال ۶۱۴ ه. ق. از این جهان رخت بریست و
 بعضی وفات او را در ۵۹۹ نوشته اند. از **خمس** نظامی نخستین آنها یعنی
 مثنوی **مخزن الاسرار** در زهد و تقوی و مقامات معنوی و بقیه یعنی **خسرو** -
 و **شیرین** ، **لیلی و مجنون** ، **هفت پیکر** و **اسکندرنامه** در قصه و
 حکایات است.

ترتیب تألیف **خمس** را خود نظامی در **اسکندرنامه** چنین آورده است:
 سوی **مخزن** آوردم اول **سیح**
 وزو **چرب** و **شیرینی** **انگیختم**
 وز **آنجا** سراپرده **بیرون** زدم
 وزین **قصه** چون باز **پرداختم**

که **سستی** نکردم در آن **کار هیچ**
 به **شیرین** و **خسرو** در **آویختم**
 در **عشق لیلی** و **مجنون** زدم
 سوی **هفت پیکر** فرس **ناختم**

کنون بر بساط سخن پروری
 زلم کوس اقبال **اسکندری**
 نظامی از شعرای نامی داستان سرا محسوب است ، و می توان گفت
 بعد از فردوسی کسی از سخنگویان در این فن به پایة شهرت او نرسیده ،
 و بی شبهه در مثنوی داستانی استاد و پیشرو دیگران است .

سبکش متین و **نظمش شیرین** است و شعر صاف و روان ساخته و
 بطور کلی سخنش از تعقید آزاد است ، ولی در مواردی عبارات پیچیده
 در شعرش توان یافت . پیداست که نظامی داستان سرایی حکیم فردوسی
 را سرمشق خود انتخاب کرده است ، اما چنانکه گفته شد خود او در
 این طرز داد سخن داده و سرمشق سخنگویان دیگر مانند **امیر خسرو** و
جامی و دیگران واقع گردیده است . بعضی آیات **خمس** را در نمودن
 احساسات و عواطف طبیعی بشر از نمونه های ممتاز شعر فارسی توان شمرد .
 آیات **نغز** و **بلند** او در معانی **حکمی** و **توحید** و **نعت** ، لحنی خاص
 و لطافتی بسزا دارد . حقیقت اینکه در مقام **توحید** و **نعت** ، عظمت
 مخصوص به سخن **بخشیده** است . برای مثال می توان فواید **هریک** از
 مثنویهای پنجگانه را ملاحظه کرد و ایاتی را مانند آیات ذیل که از
 مقدمه **مخزن الاسرار** و در **توحید** پروردگار است بیاد آورد :

ای همه هستی ز تو پیدا شده
 خاک ضعیف از تو توانا شده
 زیر نشین علمت کاینات
 ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
 هستی تو صورت و پیوند نه
 تو به کس و کس به تو مانند نه
 آنچه تغیر نپذیرد تویی
 آنچه نمرده است و نمیرد تویی
 ما همه فانی و بقایس تو راست
 ملک تعالی و تقدس تو راست
 ساقی شب دستکش جام توست
 مرغ سحر دستخوش نام توست

برده برانداز برون آی فرد
عجز فلک را به فلک وانمای
ای به ازل بوده و نابوده ما
دور جنیبت کش فرمان توست
همچنین در خسرو و شیرین آمده :

به نام آن که هستی نام ازو یافت
خدایی کافرینش در سجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند
فلک بر پای دار و انجم افروز
جوهر بخش فکرتهای باریک
غم و شادی نگار و بیم و امید
نگهدارنده بالا و پستی
وجودش بر همه موجود قاهر
فلک جنبش زمین آرام ازو یافت
گواهی مطلق آمد بر وجودش
که خوانندش خداوندان خداوند
خرد را بی میانجی حکمت آموز
برون آرنده شبهای تاریک
شب و روز آفرین و ماه و خورشید
گوا بر هستی او جمله هستی
نشانش بر همه بیننده ظاهر

نثر فارسی دوره سلجوقی

کتاب عرفانی

(هجویری - محمد بن منور - شیخ عطار)

چنانکه نخستین شعرای معروف صوفیه در دوره سلجوقی ظهور کردند، همچنین معروفترین تألیفات عرفانی به فارسی منشور نیز در آن دوره تألیف یافت و مهمترین آنها عبارت است از کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء .

کشف المحجوب - کتاب کشف المحجوب که در اواسط قرن پنجم تألیف یافت ، نخستین کتاب معروفی است به فارسی فصیح در شرح حالات و عقاید و مقالات مشایخ صوفیه .

مؤلف آن ابوالحسن علی بن عثمان غزنوی هجویری (متوفی به سال ۴۶۵ هـ . ق .) است که به مناسبت انتساب به دو محل از جوار غزنه او را جلایی هجویری نیز گفته اند . گذشته از اینکه این کتاب مهم نمونه شیوه قرن پنجم است ، اقوال و حکم اخلاقی و عرفانی نغز و مفیدی در آن نقل شده ، و نیز اشعار و جمل قصار تازی در آن آمده است که قسمتی از آن در تعریف تصوف است .

اسرار التوحید - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید نیز از تصنیفات مهم متصوفه است که به نثر فارسی شیرینی نوشته شده است . تألیف آن در نیمه دوم قرن ششم بین سالهای ۵۵۳ و ۵۹۹ هـ . ق . یعنی در حدود صد سال بعد از کشف المحجوب بعمل آمده است ؛ و آن در تعریف احوال و کرامات و اقوال شیخ ابوسعید ابی الخیر است . در ضمن شرح حالات و کرامات شیخ ، حکایت و اخبار و اشعار عرفانی نیز در آن ثبت گردیده ، همچنین اسامی و اخبار بسیاری از فضلا و مشایخ عصر بمناسبت ذکر شده . مؤلف اسرار التوحید محمد بن منور از احفاد شیخ ابوسعید ابی الخیر است .

تذکرة الاولیاء - تذکرة الاولیاء مانند کشف المحجوب و موافق ترتیب آن در تعریف مقامات و غرایب صفات و نخبه کلمات و عبادت و عادات بزرگان صوفیه است . پندهای سودمند و حکایات دلپسند و اخبار عبرت آمیز به عبارت فارسی مؤثر در این کتاب آمده و قرائت آن را

جاذب و آسان کرده است ، میان این کتاب و اسرار التوحید و کشف -
المحجوب از حیث معانی و اسلوب شباهتی نام موجود است ، و گاهی عبارات
کشف المحجوب با مختصر تغییراتی در آن دیده می شود .

مؤلف تذکرة الاولیاء چنانکه در گذشته اشاره شد شیخ فریدالدین
عطار (متوفی در ۶۲۷ هـ . ق .) است و تألیف آن در اوایل قرن هفتم
حصول یافته است .

کتاب تاریخی

(گردیزی - ابوالفضل بیهقی - مؤلف مجمل التواریخ -
ابوالحسن بیهقی - راوندی - مؤلف تاریخ سیستان)

زین الاخبار - زین الاخبار از جمله کتابهای قدیم تاریخی به زبان
فارسی است . مؤلف آن ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود از اهل
گردیز بود که ولایتی بوده است در مسافت یکروزه غزنه بر سر راه هند ،
در این کتاب ، تاریخ مختصر ایران تا زمان مؤلف به انضمام شرح
ظهور اسلام و تاریخ خلفا تا وقایع سال ۴۳۲ هـ . ق . باختصار مندرج است .
تألیف آن در زمان سلطنت عبدالرشید پسر محمود غزنوی یعنی بین
۴۴۰ و ۴۴۴ هـ . ق . بعمل آمده . این تألیف به مناسبت قرب زمان از
لحاظ تاریخ سامانیان و غزنویان مهم است :

تاریخ بیهقی - این تألیف مهم نه تنها مانند کتاب گردیزی از
حیث احتوای وقایع سلطنت سلسله غزنوی که نویسنده آن ابوالفضل
بیهقی اغلب آنها را به رأی العین دیده اهمیتی بسزادارد ، بلکه مؤلف خود
از نثرنویسان ماهر عصر بوده و مدت نوزده سال در دیوان رسایل دربار

غزنوی خدمت منشیگری داشته و از این جهت کتابش را به فارسی ادبی و
فصیح و متینی نوشته است و در ضمن ذکر وقایع امثال و اشعار مناسب
آورده ، و از فضلا و ادبا نام برده است . بطوری که این کتاب در ردیف
شاهکارها و بهترین نمونه های نثر فارسی قرار گرفته . این تألیف در اصل
گویا سی جلد بوده و اکنون جز چند جلد ناقص آن که امروز به نام تاریخ
بیهقی معروف است چیزی در دست نیست . این مجلد که باقی است در
شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود است و از این لحاظ اسم آن تاریخ
مسعودی است و در زمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی
سال ۴۵۱ هـ . ق . شروع شده و گویا اتمام آن چند سال طول داشته است .
از مطالب این کتاب بخوبی پیداست که ابوالفضل بیهقی مردی بود در ستار
و حق پرست ، و در روایت حوادث و نقل وقایع نهایت نصفت و دقت را
داشته و از حقیقت انحراف نجسته و سخن بگزارف نگفته است .

توکل ابوالفضل بیهقی در ۳۸۵ هـ . ق . و وفاتش در ۴۷۵ بوده است .
مجمل التواریخ و القصص - کتابی است در تاریخ اجمالی عالم
عموماً و تاریخ ایران خصوصاً . از مبدأ خلقت تا سال ۵۲۵ هـ . ق . که سال
تألیف آن است . در ضمن ذکر وقایع تاریخی ، داستانها و قصه های فراوان
آمده است . مؤلف کتاب معلوم نیست .

تاریخ بیهقی - این کتاب در اواسط قرن ششم تألیف یافته و از
آثار گرانبهای نثر فارسی بشمار است و موضوع آن تاریخ ولایت بیهقی
و شرح حال بزرگان و دانشمندان آن سامان و از آن جمله ابوالفضل
بیهقی است . مؤلف آن ابوالحسن علی بن زید بیهقی (متوفی در
۵۶۵ هـ . ق .) است .

راحة الصدور - راحة الصدور مهمترین کتاب فارسی است در تاریخ سلجوقیان ایران از آغاز کار این سلسله تا انقراض آن به دست خوارزمشاهیان .

مؤلف راحة الصدور ابوبکر محمد راوندی از اهل راوند واقع در نزدیکی کاشان بود . راوندی خود دربار سلجوقی را دیده و در خدمت طغرل بن ارسلان آخرین حکمران سلجوقیان عراق بوده است . کتابش را در اواخر قرن ششم تألیف نموده و آن را در سال ۶۵۳ ه . ق . به نام کیخسرو بن قلج ارسلان از سلجوقیان روم کرد و به آن سلطان تقدیم داشت .

راحة الصدور گذشته از ارزشی که از نظر تاریخ سلجوقیان دارد نیز اهمیت ادبی را هالك است ، زیرا مؤلف ، بسیاری از شعرا و فضلا را نام برده و از اشعار و قصاید آنان ذکر کرده و همچنین عده زیادی از امثال عرب را آورده است .

راوندی مؤلفات دیگر نیز داشته و خود شعر می سروده است چنانکه قصایدی از او در همین کتاب در مدح کیخسرو بن قلج ارسلان مندرج است .

تاریخ سیستان - مؤلف کتاب معلوم نیست . این تاریخ از کتابهای معتبر نثر فارسی بشمار می آید و از دو قسمت متمایز تشکیل یافته است : قسمت اول شامل وقایع و حوادث تا سال ۴۴۵ ه . ق . و قسمت دوم شامل حوادث تاریخی تا سال ۷۲۵ ه . ق . است و سبک نگارش دو قسمت از یکدیگر متمایز می باشد و قسمت نخست به شیوه ساده و روان نوشته شده است .

کتاب اخلاقی و ادبی و طبّی

(خواجه نظام الملك - عنصر المعالی - امام محمد غزالی - ابوالمعالی - نظامی عروضی - رشید و طواط - قاضی حمیدالدین - زین الدین جرجانی - سعد الدین و راوینی - میبدی - ابوالفتوح رازی - سهروردی)

سیاست نامه - سیاست نامه یا سیر الملوك نخستین کتاب معروف فارسی است در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست ملوك و امیران و وزیران و قاضیان و خطیبان و دیگر طبقات ؛ همچنین ابجائی در آن راجع به اشخاص و فرقه های مختلف مانند سباز و مزدك و باطنیان و خرمدینان آمده است که از لحاظ تاریخ مورد استفاده تواند بود . انشای سیاست نامه نسبتاً ساده و شیرین و متین است .

مؤلف آن خواجه ابوعلی حسن بن علی نظام الملك وزیر ایرانی است که مدت سی سال در دربار الب ارسلان و ملک شاه سلجوقی منصب وزارت داشت و سیاست نامه را در حدود سال ۴۸۵ ه . ق . یعنی کمی قبل از کشته شدنش به دست اسماعیلیان ، بر حسب درخواست ملک شاه تألیف کرد .

قابوس نامه - مؤلف قابوس نامه امیر عنصر المعالی کیکاووس ابن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر حکمران زیاری است که آن را در اواخر عمر برای پند و تهذیب پسرش گیلانشاه در چهار فصل تألیف کرده . امیر کیکاووس شخصی راستگو و درستکار و پارسا بود .

قابوس نامه در آداب معاشرت و رسوم دوستی و الفت و ترتیب زندگانی و کسب فضایل و تهذیب خصایل است ، و تألیف آن در حدود ۴۷۵ ه . ق .

مدت کمی قبل از وفات مؤلف بعمل آمده است . امیرکیکاووس قریحه شاعرانه داشته و اشعار نیک می سروده است .

کیمیای سعادت - کتابی است اخلاقی و دینی که آن را حجة الاسلام غزالی (متوفی در ۵۵۵ ه. ق.) در اواخر قرن پنجم (میان سالهای ۴۹۰-۵۰۰ ه. ق.) تصنیف نمود ، وعمده محتویات آن را از تألیف دیگر معروف خود موسوم به احیاء العلوم که به عربی است بطور خلاصه به فارسی نقل کرده . این کتاب اصول تعالیم اسلامی را بطور تفصیل حاوی و مورد بسی استفاده است . دیگر از کتب غزالی المنقذ من الضلال به عربی و نصیحة الملوك به فارسی است .

کلیله و دمنه - اصل این داستان معروف در زمان ساسانیان از زبان هندی به پهلوی نقل شد ، بعد عبدالله بن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد . اگرچه کلیله ابن مقفع را در دوره سامانی به فارسی منظوم و منثور در آوردند ولی آن از میان رفت و تنها اشعاری از کلیله منظوم رودمی باقی ماند ، چنانکه گذشت . کلیله حاضر که گذشته از اصل هندی دوسه حکایت ایرانی و اسلامی بر آن افزوده شده است ترجمه ابوالعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید از فضلی آن زمان از کلیله ابن مقفع است و آن در اواسط قرن ششم یعنی در دوره سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲-۵۴۷ ه. ق.) بعمل آمده است . نصرالله منشی این کتاب را به نام بهرامشاه کرد ، و امثال و اشعار فارسی و عربی بر آن افزود ، و الحق نثر متین و شیوایی بوجود آورد ؛ چنانکه آن را می توان از کتابهای مهم ادبی در زبان فارسی شمرد . وی در نظم نیز دست داشت و اشعاری به فارسی و عربی می ساخته است .

چهارمقاله - این کتاب مهم بطوری که از نام آن پیداست مرگب است از چهارمقاله به عناوین : در ماهیت علم دبیری - در ماهیت علم شعر - در ماهیت علم نجوم - در ماهیت علم طب .

مؤلف آن ابوالحسن احمد سمرقندی ملقب به نظامی عروضی شاعر و نویسنده قرن ششم هجری است . گذشته از اینکه وی استاد بلاغت و انشای فارسی بود ، در علم ادب مهارت داشت و خود نیز شعر می گفت چنانکه در همین کتاب از اشعار او دیده می شود .

تألیف چهارمقاله در حدود ۵۵۲ ه. ق. بعمل آمده و آن به نام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری اتحاف گردیده است .

چهارمقاله را می توان از حیث سلاست انشا و طرز سخن و اسلوب عبارت در ردیف اول آثار منثور فارسی شمرد و نمونه و سرمشق نثر فارسی و همدوش تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه محسوب داشت .

از مزیت های این کتاب آمدن شرح حالات و اشعار و مقالات شماره ای از شعرا و فضلی معروف آن زمان است که از این حیث اهمیت تاریخی نیز دارد . مخصوصاً ترجمه فضلا و شعرا که به زمان مؤلف نزدیکتر بوده اند مانند فردوسی ، یا با مؤلف همعصر بوده اند مانند معزی و خیام سودمند است . و باید دانست که این کتاب از اشتباهات تاریخی عاری نیست .

حدائق السحر - حدائق السحرفی دقائق الشعر کتابی است در صنایع شعری . این کتاب پس از ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی قدیمترین تألیف فارسی در این فن است که به دست ما رسیده .

حدائق السحر به نثر بلیغی نوشته شده و آمدن امثال و شواهد

خوب به نثر و نظم فارسی و عربی در آن، اهمیت و ارزش آن را بیشتر کرده است.

مؤلف آن رشیدالدین محمد وطواط از شعرا و ادبای قرن ششم بود. آنگاه که اتسز خوارزمشاه (۵۲۱ - ۵۵۱ ه. ق.) او را احضار کرد و کتاب ترجمان البلاغه را دویانی را به وی نشان داد، رشید به تألیف حدائق همت گماشت و این کتاب مفید را در همان اوان یا چند سال بعد تصنیف کرد.

مقامات حمیدی - مقامات حمیدی کتاب معروفی است به فارسی مسجع، و قصد مؤلف آن نظیره گویی به مقامات حریری و مقامات بدیع الزمان همدانی بوده. این کتاب مرگب از بیست و چهار مقامه و در باره مطالب ادبی و مباحثات و مناظرات و لغز است، و منظور اصلی مؤلف ابداع طرز مقامه نویسی به فارسی و درج لغات غریبه و نسج عبارات مزین بوده است. مصنف کتاب قاضی حمیدالدین عمر بن محمود از قضات و ادبای نامی بلخ بود، و شاعران زمان مانند انوری او را در اشعار خود ستودند. تألیف مقامات در اواسط قرن ششم بعمل آمده و حمیدالدین به سال ۵۵۹ ه. ق. در گذشته است.

ذخیره خوارزمشاهی - ذخیره خوارزمشاهی کتابی است مفصل و مفید در ادویه و سموم و امراض گوناگون و تشخیص آنها؛ و آن مرگب است از ده کتاب، و هر کتاب عبارت است از چندین گفتار و باب. مؤلف آن زین الدین اسماعیل بن حسن جرجانی است که به سال ۵۰۴ ه. ق. به فرمان ابوالفتح قطب الدین محمد خوارزمشاه پسر انوشکین (۴۹۰ - ۵۲۱ ه. ق.) به خوارزم آمد و در آنجا اقامت جست و این کتاب

سودمند را به نام همان پادشاه تألیف کرد. وفات مؤلف را به سال ۵۳۱ ه. ق. نوشته اند.

مرزبان نامه - کتابی است مشتمل بر داستانها و قصهها و حکایتها و افسانهها که غالباً مانند کلیله و دمنه از زبان حیوانات نقل شده است. این کتاب را مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک طبرستان که خاندان آنها را باوندیان یا آل باوند می گفتند در اواخر قرن چهارم هجری به لغت قدیم طبرستانی تألیف کرده است. و در اوایل قرن هفتم یکی از ادبا و منشیان درجه اول آن عصر موسوم به سعدالدین وراوینی آن را به فارسی فصیح ادبی درآورد (میانه سالهای ۶۰۷-۶۲۲ ه. ق.).

وراوینی از ملازمان ریبالدین هارون وزیر ازبک بن محمد از اتابکان آذربایجان بود. وی مرزبان نامه را به نام همین وزیر دانش - دوست درآورد، و چون ملازم خدمت او بوده است بنابراین مدتی در تبریز می زیسته و مولد او نیز به گفته برخی همان وراوی (شهرکی بر یک منزلی اهر) است. مرزبان نامه وراوینی از جمله شاهکارهای بی نظیر ادب فارسی در نثر مصنوع است و می توان آن را سرآمد همه آنها تا اوایل قرن هفتم دانست.

کشف الاسرار - در ذکر تألیفات مهم این عصر نباید تفسیر بدیع قرآن را که از شیواترین تفسیرها به زبان فارسی است فراموش کرد، نام این تفسیر کشف الاسرار و عتة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری و مؤلف آن ابوالفضل رشیدالدین میبیدی است و تألیف آن به سال ۵۲۰ ه. ق. انجام یافته است.

تفسیر ابوالفتح رازی - نام این تفسیر روض الجنان و روح الجنان

است که در بیست جزء تألیف شده و نثر آن ساده و مشتمل بر فواید لغوی و دستوری است. مؤلف آن **ابوالفتوح رازی** جمال‌الدین حسین بن علی متوفی در حدود ۵۵۲ هـ. ق. است او در ری به وعظ و تبلیغ برای شیعیان اشتغال داشت و وفاتش نیز در همین شهر اتفاق افتاد و در جوار بقعه امامزاده حمزه و حضرت عبدالعظیم دفن شد.



علاوه بر دانشمندانی که در ضمن بیان آثارشان از آنان نام بردیم، از دانشمند و فیلسوف معروف این دوره **شهاب‌الدین سهروردی** نیز ذکری بمیان می‌آوریم. اینک شرح حال و بیان آثار او:

شهاب‌الدین یحیی سهروردی - **ابوالفتوح یحیی بن حبش سهروردی** معروف به **شهاب‌الدین فیلسوف بزرگ ایرانی** است. او را غالباً **شیخ اشراق** نیز می‌گویند. وی به سال ۵۴۹ هـ. ق. در قریه **سهرورد** زنجان ولادت یافت و به سال ۵۸۷ هـ. ق. در حلب به تحریک متعصبان بقتل رسید و در این موقع سن او ۳۸ سال بود. **شیخ اشراق** آثار متعدد به زبان پارسی و عربی دارد. مهمترین آنها **حکمة الاشراق** و **منطق التلویحات** به عربی و **آواز پر جبرئیل**، **رسالة العشق**، **صغیر سیمرغ**، **عقل سرخ**، **پرنو نامه** و **یزدان شناخت** به پارسی است.

دانشمندان عربی نویی دوره سلجوقی

شیخ طوسی - **شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی** بر حسب زمان بعد از ابن بابویه و کلینی بزرگترین فقهای مذهب شیعه بود. تحقیقات او در حدیث و تفسیر و فقه و رجال و کلام و ادب مرجع علمای شیعه است. از تألیفات معروفش کتاب **استبصار** و **تهذیب الاحکام** و **کتاب العدة** -

فی اصول الفقه و **کتاب الرجال** و **کتاب الغیبه** است. **شیخ** در تفسیر کتاب **اثبتیان** را تصنیف کرد. تولدش به سال ۳۸۵ در طوس و رحلت او در ۴۶۰ هـ. ق. بود.

غزالی - از سرآمدان و مشاهیر علمای دوره سلجوقی یکی **حجة الاسلام امام ابو حامد محمد بن محمد غزالی** است. وی به سال ۴۵۰ هـ. ق. در **طوس** تولد یافت و در آنجا و در **جرجان** و **نیشابور** به تحصیل علوم پرداخت و در بسیاری از علوم خاصه فقه و حکمت به مقام اجتهاد رسید.

اوایل جوانی را در تعلم و پیروی از مشایخ متصوفه صرف کرد. از اولین معلمین وی در **نیشابور** امام الحرمین **ابوالمعالی** بود. **غزالی** بعد از تحصیل به وعظ و درس و تألیف پرداخت و شهرتی بسزا رسانید و به خدمت **خواجه نظام الملک** رسید و در نزد سلطان **ملکشاه** تقریب پیدا کرد. در سال ۴۸۴ هـ. ق. به موجب دعوت **خواجه نظام الملک** برای تدریس در مدرسه نظامیه به بغداد رفت و چهار سال در آنجا تدریس نمود. در اینجا در حدود سیصد تن از طلاب علم و دانش در محضرش دانش آموزی می‌کردند، و بعضی از تألیفات مهم خود را در این موقع انجام داد. آنگاه تحوّل عظیم روحانی در حال او پدید آمد و در این هنگام در حدود ۳۹ سال داشت و در اثر این تحول میل به اعتزال کرد و امام **احمد غزالی** برادر خود را جانشین خود قرار داد و از مدرسه انفصال جست و سفر حج اختیار کرد و مدتی در سوریه ماند و در آنجا در عزلت و اختفای زیست و تنها با عرفا و متصوفه معاشرت داشت. یکی از تألیفات معروف خود را که موسوم است به **احیاء علوم الدین** و آن در فقه و احکام

و اخبار و کلام و مذاهب و بخصوص اخلاق اسلامی است در آن خطه تألیف کرد. کتابهای دیگر غزالی در فقه و علم قرآن و حدیث و حکمت متعدد است، از آن جمله است: مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه در حکمت و معیار العلم در منطق. از رسالات مهم غزالی که حاوی شمه‌ای از شرح حال و تجارب روحانی و عقاید اوست رساله المُنْقِدُ مِنَ الضَّلَالِ است. غزالی بعد از عودت از سوریه باز مدتی در نیشابور در مدرسه نظامیه تدریس کرد و سرانجام عزلت‌گزید و تنها با وعظ و تدریس در حلقه مشایخ صوفیه و علما بسر برد، تا اینکه به سال ۵۵۵ ه. ق. در سن ۵۵ در طوس وفات یافت.

شیخ طبرسی - شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی مانند شیخ طوسی از بزرگان فقهای شیعه بود و در حدیث و تفسیر و فقه تحقیق و اجتهاد نمود. بسی از علمای شیعه قول او را حجت شمرده‌اند. از مؤلفات معروف او مجمع البیان است که از تفسیرهای بزرگ و معتبر شیعه محسوب می‌شود. وفات شیخ طبرسی در ۵۴۸ یا ۵۵۰ ه. ق. در سبزوار وقوع یافت.

امام فخر رازی - ابو عبدالله فخر الدین محمد رازی از ائمه حکما و متکلمین و فقهای زمان خود و در علوم اسلامی از سرآمدان و بزرگان اسلام بشمار است. عمده اقامتش در هرات بود و در آنجا مجالس وعظ و درس داشت. از تألیفات مهم او کتاب نهیة العقول و کتاب المحصل در کلام و حکمت و کتاب المباحث المشرقیه در تصوف و کتاب الحصول در اصول فقه و شرح اشارات ابوعلی سینا در منطق و حکمت است. تولد او به سال ۵۴۳ و وفاتش به سال ۶۰۶ ه. ق. در هرات اتفاق افتاد.

شهاب الدین سهروردی - شرح حال این فیلسوف بزرگ را پیش

از این گفتیم. تألیف معروفش به عربی حکمة الاشراق در شرح مسأله فلسفی موافق ذوق عرفان و اشراق است.

میدانی - ابوالفضل احمد بن محمد میدانی از اهل نیشابور، و در قواعد و لغت عرب استاد بود و در نحو تألیف دارد. معروفترین آثار او عبارت از کتاب مجمع الامثال است که امثال مشهور عرب را محتوی است و السامی فی الاسامی است که اسامی دینی و نجومی و جغرافیایی و حیوانات با ترجمه‌های فارسی در آن آمده. میدانی به سال ۵۱۸ ه. ق. در نیشابور وفات یافت.

زمخشری - ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی در لغت و نحو و حدیث و تفسیر محقق بود. از تألیفات مشهور او الکتاب عن حقیقة التنزیل است در تفسیر، و المفصل است در نحو. همچنین زمخشری کتابی به نام اساس البلاغه در تحقیق لغت عربی و کتاب لغتی حید از عربی به فارسی به اسم مقدمه الادب دارد. تولدش در زمخشر به سال ۴۶۷ ه. ق. و وفاتش به سال ۵۳۸ ه. ق. اتفاق افتاد.

شهرستانی - ابوالفتح محمد شهرستانی در ۴۷۹ ه. ق. در شهرستان تولد یافت. وی از دانشمندان ایران بود و در فقه و کلام و علم ادیان تبحر داشت. تألیف معروفش کتاب الملل و النحل در شرح فرق اسلامی و مذاهب و شرح آرای حکماست. وفات شهرستانی به سال ۵۴۸ ه. ق. اتفاق افتاد.

از فضایی دیگر این عصر ابوالقاسم علی بن حسن باخرزی از قصبه باخرز خراسان است. وی در فقه و ادب، استاد بود و به تازی شعر می‌سرود. تألیف معروف او دمیة القصر است و در آن شرح حال و منتخب

اشعار ۲۲۵ تن از شعرای عربی گوی عصر خود را که شماره‌ای از آنان ایرانی بوده‌اند آورده است . سال وفات او را ۴۶۸ هـ . ق. نوشته‌اند .

دیگر ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی که از استادان علم نحو بود و تألیفات مهم دارد که از آن جمله است کتاب الوامل در نحو . وفاتش به سال ۵۵۲ هـ . ق. واقع شد .

دیگر ابو اسماعیل حسین بن علی طغرائی اصفهانی بود که وزارت مسعود بن محمد بن ملک‌شاه از سلجوقیان عراق (۵۳۸-۵۴۷ هـ . ق.) داشت ، یعنی مشیر و صاحب تدبیر او بود و به هر حال از جمله ادبا و شعرای نامی عصر خود معدوداست و تألیفات و دیوان اشعار لطیف عربی دارد . تصیده معروف عربی موسوم به لامیه العجم از اوست . طغرائی به سال ۵۱۴ هـ . ق. کشته شد .

دیگر انوشیروان بن خالد بن محمد کاشانی وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه (۵۱۱-۵۶۵ هـ . ق.) اولین از سلجوقیان عراق است و از جمله ادبا و مورّخین بود .

دیگر ابوزکریا یحیی بن علی تبریزی معروف به خطیب تبریزی است که در ادب و لغت عربی مقام بزرگی داشته و در مدرسه نظامیه بغداد تدریس می‌کرده است . در عروض و قوافی و اعراب قرآن و شرح معانی و شرح دواوین عربی تألیفات دارد . وفاتش به سال ۵۵۲ هـ . ق. اتفاق افتاده است .